



اساس سوسیالیسم انسان است
چه در ظرفیت جمعی و چه فردی.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.
منصور حکمت

۳۶

برای

یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity Party

سر دبیر: سیاوش دانشور e.mail: siavash_d@yahoo.com چهارشنبه ها منتشر میشود ۶ فوریه ۲۰۰۸ - ۱۷ بهمن ۱۳۸۶



۱۶ فوریه؛ روز اعتراض سراسری به جمهوری

اسلامی برای آزادی همه دانشجویان زندانی

* بیانیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب در رابطه با آزادی بخشی از رفقای زندانی

* اخبار ملاقات با دانشجویان

* کارگران حمایت میکنند

صفحه ۴



تاریخ شکست خوردگان

چند کلمه بیاد انقلاب ۵۷

منصور حکمت

میگویند در سالهای اخیر یک روند "بازبینی" و "بازنگری" در بین انقلابیون و چپگرایان اپوزیسیون ایران در جریان بوده است. نگاهی به نشریات متعددی که این طیف بویژه در خارج کشور منتشر میکند به وجود چیزی از این دست صحنه میگذارد، هرچند در اینکه "بازبینی" کلمه مناسبی برای توصیف این روند باشد جای تردید جدی هست. در خلوت، وقتی بیان حقیقت کسی را نمیرنجاند، میتوان این روند را یک روند ندامت توصیف کرد. اما در انظار عموم، جایی که، بویژه این روزها، نزاکت سیاسی (Political Correctness) حکم میراند، شاید کلمه "نو اندیشی" معادل بهتری باشد. یکی از اولین قربانیان این روند نو اندیشی مقوله انقلاب و انقلابیگری بطور کلی و انقلاب ۵۷ بطور اخص بوده است.

هر ماه کوهی مطلب توسط افراد و محافل و جریانات متشکل از بازماندگان و انقلابیون پا به سن گذاشته انقلاب ۵۷ منتشر میشود. خواندن و تعقیب کردن همه اینها و شریک شدن در مشغله ها و دنیاهای ذهنی نویسندگان آنها هم عبث و هم بسیار دشوار است. اما دیدن روند "نو اندیشی" که ذکرش رفت سخت نیست. میتوان از شیوه "تداعی معانی" که یک ابزار روانشناسی است سود جست و عکس العمل این ادبیات را به کلمات کلیدی ای، مثلا خود مقوله انقلاب، چک کرد. تصویری که بدست می آید جای ابهام باقی نمیگذارد. انقلاب: افراط، انقلاب: خشونت، انقلاب: استبداد، انقلاب: انهدام.



به مناسبت ۸ مارس

روز جهانی زن

کمونیسم کارگری و آزادی زن

گفتگو با هما ارجمند

صفحه ۱۱



نامه مادر اساتلو به مادران دانشجویان در بند:

در آرزوی آزادی و سلامتی فرزندم!

صفحه ۸

علی ظاهری

کنفرانس بین المللی در گرامیداشت ۸ مارس و همبستگی با زندانیان سیاسی

* مراسم جمهوری اسلامی در منچستر انگلستان، توسط فعالین حزب حکمتیست، به صحنه افشاگری از رژیم و دفاع از کارگران و دانشجویان و زندانیان سیاسی تبدیل شد!

صفحه ۱۰



در باره برخی مسائل جنبش کمونیسم کارگری - قسمت سوم

علی جوادی، سیاوش دانشور



صفحه ۱۳

در صفحات دیگر: "کفن پوشی" سنت کارگری نیست، از ما افغانها حمایت کنید، اعتصاب کارگران البرز، اعتراض کارگران شاهو، همبستگی کارگری، نامه ها... و ستون آخر.

صفحه ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

تاریخ شکست خوردگان

چند کلمه بیاد انقلاب ۵۷...

و چرا که نه؟ آخر چه کسی از این بازماندگان انقلاب ۵۷ هست که بتواند یک لحظه چشمانش را ببندد و به ۱۷ سال گذشته فکر کند و خاطرات شیرینی به یادش بیاید؟ میلیونها مردم به زندگی در ارتجاعی ترین و وحشیانه ترین نظام اجتماعی محکوم شدند، جامعه ای مبتنی بر ترس، فقر و دروغ بنا شد که در آن خوشی ممنوع است، زن بودن جرم است، زندگی کردن جزا است و فرار غیر ممکن است. یک نسل کامل، شاید نیم بیشتر مردم، اصلا به این جهنم چشم گشوده اند و جز این خاطره ای ندارند. و برای بسیاری دیگر، زنده ترین خاطره، یاد چهره های فراموش نشدنی انسانهای پاکی است که بخون کشیده شدند. مگر نه اینست که نقطه آغاز این کابوس سال ۵۷ بود، سال انقلاب؟

شاید برای بعضی عاقبت نافرجام انقلاب ۵۷ در این روند "نو اندیشی" نقش داشته است. اما نه وسعت این ندامت و نه تلخی لحن و هیستری نواندیشان امروز، هیچیک را نمیتوان با ناکامی انقلاب ۵۷ توضیح داد. انگار کنار پلی نشسته اید و بازگشت لشکر شکست خورده ای را مییابید. غیر قابل انتظار نیست که این شکست خوردگان را محزون، مبهوت، ساکت و افسرده ببابید. اما این جماعت مشت گره کرده اند. وقتی دقیق تر گوش میکنید، میبینید انگار دارند سرودی را زمزمه میکنند، آری، اشتباه نمیکند، اینها دارند به جنگ میآیند، به جنگ "سرزمین" و "اردوگاه" و "قلعه" خود، یا بهرحال آنچه خود روزگاری چنین پنداشته و نامیده بودند. اینها دارند برای انتقام از "خود" و "خودی" های دیروز برمیگردند. برای کسی که از داخل قلعه به بیرون نگاه میکند، این حتما منظره هولناکی است.

کمتر انقلاب ناکام و جنبش شکست خورده ای چنین تلخ

در متن این فضای بین المللی است که انقلابیون دیروز به "باز اندیشی" پیرامون انقلاب ۵۷ و انقلابیگری بطور کلی نشسته اند؛ و نتایجی که گرفته اند بیش از آنکه از ناکامی انقلاب ۵۷ ناشی بشود، مدیون روند تمسخر ایده آنها و اصول در مقیاس بین المللی است که چند سالی به مد روز بدل شد.

گفته اند که تاریخ را همواره فاتحین می نویسند. اما باید افزود که تاریخی که شکست خوردگان می نویسند به مراتب دروغین تر و مسموم تر است. چرا که این دومی جز همان اولی در لباس تعزیه و نوحه و تسلیم و خودفریبی نیست. اگر تاریخ داستان تغییر است، آنگاه تاریخ واقعی تاریخ شکست خوردگان است. تاریخ جنبش و مردمی است که همچنان تغییر میخواهند و برای تغییر تلاش میکنند. تاریخ کسانی است که حاضر نیستند ایده آنها و امیدهای خود برای جامعه بشری را دفن کنند. تاریخ مردم و جنبشهایی است که در انتخاب اصول و اهداف خویش مخیر نیستند و ناگزیرند برای بهبود آنچه هست تلاش کنند. انقلاب ۵۷ در تاریخ فاتحین و شکست خوردگان هر دو، پله ای در عروج اسلام و اسلامیت و مسبب شرایطی است که امروز در ایران حاکم است. در تاریخ واقعی، اما، انقلاب ۵۷ جنبشی برای آزادی و رفاه بود که در هم کوبیده شد.

مصائب دوران پس از انقلاب در ایران را باید بپای مسببین آن نوشت. مردم حق داشتند رژیم سلطنت و تبعیض و نابرابری و سرکوب و تحقیری را که شالوده آن را تشکیل میداد نخواهند و به اعتراض برخیزند. مردم حق داشتند که آخر قرن بیستم شاه نخواهند، ساواک نخواهند، شکنجه گر و شکنجه گاه نخواهند. مردم حق داشتند در برابر ارتشی که با اولین جلوه های اعتراض کشتارشان کرد دست به اسلحه ببرند. انقلاب ۵۷ حرکتی برای آزادی و عدالت و حرمت انسانی بود. جنبش اسلامی و دولت اسلامی نه فقط محصول این انقلاب نبود،

خواهی است، پایان توقع رفاه است، پایان امید به زندگی بهتر برای بشریت است. پایان سوسیالیسم را حاکمیت بلامنازع قانون جنگل و اصلت زور در اقتصاد و سیاست و فرهنگ معنی کردند. و بلافاصله فاشیسم، راسیسم، مرد سالاری، قوم پرستی، مذهب، جامعه ستیزی و زورگویی از هر منفذ جامعه بیرون زد.

موج "نو اندیشی" ای که بدنبال این ماجرا در سطح کل جهان براه افتاد دیدنی بود. در یک مسابقه بین المللی ندامت و خودشیرینی، فضایل دیروز عار شمرده شدند، اصول دیروز نفرین شدند و آرمانهای دیروز به ریشخند گرفته شدند. حقارت و تسلیم بعنوان معنی زندگی به کرسی نشست. در فرهنگ توابیت روشنفکران نظم نوین، هرکس که زندگی بهتری برای هموعانش میخواست و معتقد بود که وضع موجود میتواند و باید تغییر کند، هرکس که به برابری انسانها قائل بود و به یک آینده بهتر دعوتشان میکرد، هرکس که از لزوم تلاش جمعی آنها برای تأثیرگذاری بر سرنوشت و سهمشان در جهان سخن میگفت، هرکس که دولت و جامعه را در قبال فرد و آسایش و آزادی او مسئول میدانست، از هزار و یک تریبون، خوشخیال، قدیمی، کم عقل و پا در هوا لقب گرفت. یاس نشان خرد شد، رها کردن آرمان های والای بشری واقع بینی و درایت خوانده شد. ناگهان معلوم شد که هر ژورنالیست تازه استخدام و هر استادیار تازه به کرسی رسیده و هر سرهنگ بازنشسته پاسخ غولهای فکری جهان مدرن، از ولتر و روسو تا مارکس و لنین، را دارد و کل معضل آزادیخواهی و برابری طلبی و تلاشهای صدها میلیون انسان در چند قرن اخیر، جز اتلاف وقت بیحاصلی در مسیر رسیدن به عمارت با شکوه "پایان تاریخ" نبوده است و باید هرچه زودتر به فراموشی سپرده شود.

توسط مشتاقان دیروزش بدرقه شده است. انقلاب مشروطیت، جنبش ملی شدن صنعت نفت، دوران حکومت آئنده، انقلاب پرتقال، اعتصاب معدنچیان انگلستان، برای مثال، همواره احترام زیادی نزد پیش کسوتان و شرکت کنندگان خود داشته اند. علت نو اندیشی امروز انقلابیون دیروز ایران را باید جای دیگری جستجو کرد. واقعیت اینست که همین سالها، سالهای پس از انقلاب ۵۷، در سطح جهانی مصادف با رویداد به مراتب مهمتری بود. سقوط بلوک شرق، که این اواخر دیگر فقط در تبلیغات عوام فریب ترین سخنگویان پیمانهای ورشو و ناتو و هالوترین طرفدارانشان به آن "اردوگاه سوسیالیسم" اطلاق میشد، یک زلزله سیاسی و اجتماعی بود که کل دنیا را تکان داد. نفس حذف یک قطب از جهانی دو قطبی، جهانی که همه چیزش، از اقتصاد و تولید تا علم و هنر، برای دهها سال بر محور تقابل این دو قطب شکل گرفته بود، به اندازه کافی زیر و رو کننده بود. اما آنچه در قلمرو افکار و اندیشه تعیین کننده بود، این واقعیت بود که حاکمان جهان و گله وسیع سخنگویان و مبلغین جیره خوارشان در دانشگاه ها و رسانه ها، توانستند سقوط شرق را سقوط کمونیسم و پایان سوسیالیسم و مارکسیسم تصویر کنند. کل این شعبده بازی البته بیش از شش سال بطول نینجامید و تمام شواهد امروز حاکی از اینست که این دوران فریب دیگر به سر رسیده است. اما این شش سال دنیا را تکان داد. این پایان سوسیالیسم نبود، اما سرنخی بود به اینکه پایان سوسیالیسم واقعا چه کابوسی میتواند باشد و دنیا بدون فراخوان سوسیالیسم، بدون امید سوسیالیسم و بدون "خطر" سوسیالیسم، به چه منجلابی بدل میشود. معلوم شد جهان، از حاکم و محکوم، سوسیالیسم را با تغییر ندای میکند. پایان سوسیالیسم را پایان تاریخ خواندند. معلوم شد پایان سوسیالیسم پایان توقع برابری است، پایان آزاد اندیشی و ترقی

تاریخ شکست خوردگان

چند کلمه بیاد انقلاب ۵۷...

بلکه سلاحی بود که آگاهانه برای سرکوب این انقلاب، هنگامی که ناتوانی و زوال رژیم شاه دیگر مسجل شده بود، به میدان آورده شد. برخلاف نظرات رایج، جمهوری اسلامی وجود خود را در درجه اول مدیون شبکه مساجد و خیل آخوندهای جزء نبود. منشاء این رژیم قدرت مذهب در میان مردم نبود، قدرت تشیع، بیعلاقگی مردم به مدرنیسم و انزجارشان از فرهنگ غربی، سرعت بیش از حد شهرنشینی و کمبود "تمرین دموکراسی"، و غیره نبود. این خزعبلات ممکن است ببرد کاربرد شغلی "شرق شناسان" نیم بند و مفسرین رسانه ها بخورد، اما سرسوزنی به حقیقت ربط ندارد. جریان اسلامی را همان نیروهایی به جلوی صحنه انقلاب ۵۷ کشیدند که تا دیروز زیر بغل رژیم شاه را گرفته بودند و ساواکش را تعلیم میدادند. آنها که پتانسیل رادیکالیسم و دست چپی از آب در آمدن انقلاب ایران را میشناختند و از اعتصاب کارگران صنعت نفت درس خود را گرفته بودند. آنها که به یک کمر بند سبز در کش و قوسهای جنگ سرد نیاز داشتند. برای "اسلامی" شدن انقلاب ایران پول خرج شد، طرح ریخته شد، جلسه گرفته شد. هزاران نفر، از دیپلماتها و مستشاران نظامی غربی تا ژورنالیستهای همیشه باشرف دنیای دموکراسی ماهها عرق ریختند تا از یک سنت عقب مانده، حاشیه ای، کپک زده و به انزوا کشیده شده در تاریخ سیاسی ایران، یک "رهبری انقلاب" و یک آلترناتیو حکومتی برای جامعه شهری و تازه - صنعتی ایران سال ۵۷ بسازند. آقای خمینی نه از نجف و قم و در راس خیل ملاهای خر سوار دهات سر راه، بلکه از پاریس آمد و با پرواز انقلاب. انقلاب ۵۷ تجسم اعتراض اصیل مردم محروم ایران بود، اما "انقلاب اسلامی" و رژیم اسلامی محصول جنگ سرد بود،

محصول مدرن ترین معادله سیاسی جهان آن روز. معماران این رژیم، استراتژیستها و سیاست گذاران قدرتهای غربی بودند. همانها که امروز از درون لجنزار نسبی گرایی فرهنگی، هیولای مخلوق خودشان را به عنوان محصول طبیعی "جامعه شرقی و اسلامی" و درخور مردم "جهان اسلام" یکبار دیگر مشروعیت میبخشند. کل امکانات اقتصادی و سیاسی و تبلیغاتی غرب برای ماهها قبل و بعد از بهمن ۵۷ برای به کرسی نشاندن این رژیم و سر پا نگاهداشتن آن بسیج شد.

اما اینکه نفس اجرای این مهندسی اجتماعی در ایران مقدور شد، مدیون اوضاع و احوال و نیروهای سیاسی و اجتماعی داخل ایران بود. ماتریال کافی برای این کار فراهم بود. حرکت اسلامی در همه کشورهای منطقه وجود داشته است. اما تا رویدادهای ایران در هیچ مقطعی این جنبش به یک جریان سیاسی قابل اعتنا و یک بازیگر اصلی در صحنه سیاسی این کشورها بدل نشده بود. (ضد) انقلاب اسلامی را نه به نیروی ناچیز حرکت اسلامی، بلکه روی دوش سنتهای سیاسی اصلی اپوزیسیون ایران ساختند. ضد انقلاب اسلامی را روی دوش سنت ملی و باصطلاح لیبرالی جبهه ملی ساختند که از کارگر و کمونیست بیش از هر چیز هراس داشت و تمام عمرش را زیر شنل سلطنت و عبای مذهب به جویدن ناخنهایش گذرانده بود. سنتی که در تمام طول تاریخش قادر نشد حتی یک تعرض نیم بند سکولار به مذهب در سیاست و فرهنگ در ایران بکند. سنتی که رهبران و شخصیتهایش جزو اولین بیعت کنندگان با جریان اسلامی بودند. ضد انقلاب اسلامی را روی دوش سنت حزب توده ساختند که ضد - آمریکایی گری بهر قیمت و تقویت اردوگاه بین المللی اش فلسفه وجودی اش را تشکیل میداد و رژیم اسلامی را، مستقل از اینکه چه به روز مردم و آزادی میآورد، زمین باروری

برای مانور و مانیپولاسیون میدید. رژیم اسلام را روی دوش سنت منحط ضد - مدرنیست، ضد "غرب زدگی"، بیگانه گریز، گذشته پرست و اسلام زده حاکم بر بخش اعظم جامعه هنری و روشنفکری ایران ساختند که محیط اولیه اعتراض جوانان و دانشجویان را شکل میداد. خمینی پیروز شد، نه به این خاطر که مردمانی خرافاتی عکس او را در ماه دیده بودند، بلکه به این خاطر که اپوزیسیون سنتی و این فرهنگ منحط ملی و عقبگرا، او را، که در واقع وارداتی ترین و دست سازترین شخصیت سیاسی تاریخ معاصر ایران بود، "ساخت ایران"، خودی و ضد غربی تشخیص داد و به تمجیدش برخاست. ضد انقلاب اسلامی محصول این بود که ابتکار عمل در صحنه اعتراضی از دست حرکت مدرنیستی - سوسیالیستی کارگران صنعت نفت و صنایع بزرگ، به دست اپوزیسیون سنتی ایران افتاد. اینها بودند که پرسوناژ خمینی و سناریوی انقلاب اسلامی را از غرب تحویل گرفتند و عملاً به توده مردم معترض فروختند.

علیرغم همه اینها، معرکه گیری اسلامی تنها توانست وقفه ای در روند انقلاب ۵۷ ایجاد کند. رویدادهای دوره بلافاصله پس از قیام بهمن نشان داد که دینامیسم انقلاب هنوز برجاست. نشان داد که مردم، هرچه بر زیباترین انداخته شده بود، بهرحال نه برای اسلام بلکه برای آزادی و رفاه اجتماعی به میدان آمده بودند و هنوز در میدان مانده بودند. بالاخره، انقلاب ۵۷ مثل اکثر انقلابات، نهایتاً نه با فریب و صحنه سازی، بلکه با سرکوبی بسیار خونین به شکست کشیده شد. فاصله ۲۲ بهمن ۵۷ تا ۳۰ خرداد ۶۰ تمام آن فرصتی بود که اسلام و حرکت اسلامی با همه این سرمایه گذاری ها و تلاشها توانست برای موکلین مستاصل رژیم شاه بخرد. و البته از این بیشتر نیاز نداشتند. در تاریخ واقعی ایران، ۳۰

خرداد به ۱۷ شهریور میچسبد و حلقه بعدی آن است. خمینی، بازرگان، سنجایی، مدنی، فروهر، یزدی، بنی صدر، رجایی و بهشتی، نامههایی هستند که باید بدنبال محمدرضا پهلوی، آموزگار، شریف امامی، بختیار، اویسی، از هاری و رحیمی آورده شوند، بعنوان مهره هایی که یکی پس از دیگری جلوی صحنه میآیند تا شاید راه انقلاب و اعتراض مردم را سد کنند. رژیم سلطنت و مهره های رنگارنگش در مقابل ضربات پی در پی جنبش اعتراضی شکست خوردند. حکومت اسلامی، در عوض، قادر شد فرصت بخرد، نیروی ارتجاع را بازسازی کند و انقلاب مردم را به خونین ترین شکل در هم بکوبد. دستور کار هر دو رژیم یک چیز بود.

نیم بیشتر مردم ایران جوان تر از آنند که حتی خاطره گنگی از انقلاب ۵۷ داشته باشند. رابطه اینها با رویدادهای آن دوره بی شباهت به رابطه نسل انقلابیون ۵۷ با وقایع دوران مصدق و ماجرای ۲۸ مرداد نیست. دورانی سپری شده و غیر قابل لمس که ظاهراً فقط در ذهن نسل معاصر خودش زنده و مهم تلقی میشود. روایتها از آن دوران زیاد و مختلفند، اما بیش از آنکه چیزی راجع به حقیقت تاریخی بگویند، راجع به خود راوی و مکانش در دنیای امروز حکم میدهند. انسان همیشه از دریچه امروز به گذشته مینگرد و در آن در جستجوی یافتن تائیدی بر اراده و عمل امروز خویش است. نواندیشان ما نیز در نگاه به انقلاب ۵۷، در پی برافراشتن پرچمی در ایران ۷۵ هستند. اما این پرچم همیشه وجود داشته است. اینکه هر بار چه کسی، با چه تشریفات و با زمزمه چه اوراد و آیاتی، زیر این پرچم حضور به هم میرساند مساله ای ثانوی است.

انتشار اول: فصلنامه نقطه، شماره ۴ و ۵، زمستان ۷۴ و بهار ۱۳۷۵ - این مقاله مجدداً در خرداد ۱۳۷۵، ژوئن ۱۹۹۶، در نشریه انترناسیونال شماره ۲۹ منتشر شد.

به نقل از انترناسیونال هفتگی شماره ۴۰، ۲۱ بهمن ۱۳۷۹ - ۹ فوریه ۲۰۰۱

بیانیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب در رابطه با آزادی بخشی از رفقای زندانی

۱۶ بهمن ۱۳۸۶

حکومت و دستگاه های امنیتی نمیتوانند و نخواهند توانست به مدت طولانی در رابطه با اعتراضات جهانی به دستگیری دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب خود را بی اعتنا نشان دهند. حمایت های مردم آزادیخواه در ایران از ما، گسترش دامنه محبوبیت آزادیخواهی و برابری طلبی در کشور، گسترش دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب در همه دانشگاه ها، به همراه حمایت های گسترده در مراجع بین المللی و جهانی و مردم آزادیخواه در خارج کشور بخشا دارد جواب میگیرد. آزادی تعداد قابل توجهی از دستگیر شدگان، هرچند با قید وثیقه های سنگین، دلیل شکست وزارت اطلاعات و سپاه و حکومت در عقب راندن ما است. باید این موفقیت را قبلاً به رفقای آزاد شده، به خانواده های آنها و به همه انسان های آزادیخواه و برابری طلب و بخصوص به دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تبریک گفت. هرچند رفقای آزاد شده تحت شدیدترین مراقبت های امنیتی وزارت اطلاعات هستند، اما میدانند که آنها را به گرمی در آغوش میگیریم. بوسه بارانشان میکنیم و بهشان خوش آمد میگوئیم. روزهای سختی را از سر گذراندند، روزهایی که هر ثانیه آن آنها را در کنار خودمان داشتیم.

اما، تعداد زیادی از رفقا هنوز در بند هستند. آزادی هر تک زندانی موفقیتی برای همه ما است. اما اگر حکومت فکر میکند که با آزادی تعدادی میتواند تلاش برای آزادی همه را عقب براند، کور خوانده است. همه دانشجویان زندانی باید آزاد شوند. حتی اگر یک نفر از ما در زندان بماند، حتی اگر یک نفر! از پای نخواهیم نشست تا او را هم از چنگشان بیرون بیاوریم!

تا آزادی تک تک زندانیان از پای نخواهیم نشست!

زنده باد آزادی! زنده باد برابری!

دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب دانشگاه های سراسر کشور

ملاقات تنی چند از رفقا با خانواده هایشان

۱۶ بهمن ۱۳۸۶

دوشنبه 11/15 بالاخره تنی چند از دانشجویان پس از 21 روز موفق شدند با خانواده های خود ملاقات کنند تعدادی برای اولین بار و دو نفر از آنها برای بار دوم:

- 1- آناهیتا حسینی 2- بیتا صمیمی زاد 3- بیژن صباغ 4- محمد پور عبدالله 5- سروش دشتستانی 6- سروش ثابت 7- علی کانظوری

و تعدادی دیگر از دانشجویان بازداشت شده سری اول نیز با خانواده های خود ملاقات کردند:

- 1- مهدی الهیاری 2- مهدی گرایلو 3- بهروز کریمی زاده 4- سعید آقام علی

برگرفته از سایت آزادی و برابری

گزارش

کمیته دانشجویی گزارشگران حقوق بشر

نمایش فیلمی از اعترافات دانشجویان، زمینه را برای برخورد های سنگین با فعالان دانشجویی آماده نماید. همچنین خبرهای رسیده حاکی از شکنجه جسمی دانشجویان در بند 209 زندان اوین است.

پیش تر دانشجویان بازداشت شده دانشگاه امیرکبیر با اعلام این موضع که در بند 209 زندان اوین تحت شکنجه های جسمی قرار گرفته اند، از قوه قضائیه درخواست پیگیری در این مورد را کرده بودند، اما پس از مدتی دستگاه قضایی اعلام کرد که دلایلی دال بر صحت این موضوع پیدا نشده است.

شنیده ها حاکی است، در جریان بازداشت های دانشجویان طیف چپ علاوه بر شکنجه های شدید روانی همانند تحقیر، توهین، تخریب شخصیت و ..، تعدادی از دانشجویان نیز مورد شکنجه های جسمی قرار گرفته اند که این شکنجه ها شامل ضرب و شتم توسط تیم بازجویی، استفاده از کابل و .. بوده است. بطوریکه تعدادی از بازداشت شدگان دچار آسیب های جسمی شدید شده اند. (این کمیته در آینده جزئیات بیشتری را در مورد شکنجه های وارد ه بر دانشجویان منتشر خواهد کرد.)

گفتنی است به جز سعید حبیبی، تاکنون کلیه بازداشت شدگان آذرماه، موفق به دیدار با خانواده خود شده اند. با این وجود، سعید حبیبی تنها یک بار امکان تماس با خانواده اش را بدست آورده است.

لازم به ذکر است، طی 3 ماه گذشته بیش از 60 دانشجو در تهران و شهرستان ها به بازداشت نهادهای امنیتی در آمده اند. و هم اکنون حدود 40 تن از آنان در زندان به سر می برند.*

با گذشت 21 روز از بازداشت 10 دانشجوی طیف چپ، هنوز هیچ گونه اطلاعی در مورد اتهامات این دانشجویان در دست نیست.

خانواده تعدادی از دانشجویان امروز برای اولین بار موفق به ملاقات با فرزندان خود شدند.

سروش ثابت، سروش دشتستانی، بیتا صمیمی زاد، آناهیتا حسینی، مهدی پور عبدالله، بیژن صباغ و بهزاد باقری، مرتضی خدمتلو، امین قضایی، 9 دانشجویی هستند که روز 26 دی ماه در منزل یکی از دانشجویان بازداشت و روانه بند 209 زندان اوین شدند. مرتضی اصلاحچی دبیر سابق انجمن اسلامی دانشگاه علامه نیز در همین روز در منزلش بازداشت و به زندان اوین منتقل شد.

ادامه بازداشت این دانشجویان در شرایطی صورت می گیرد، که تعدادی از فعالان دانشجویی بازداشت شده در آذرماه نیز، پس از گذشت بیش از 2 ماه، همچنان در بازداشتگاه وزارت اطلاعات نگهداری می شوند.

طی هفته های گذشته تعدادی از دانشجویان با قرار وثیقه های سنگین 50 تا 100 میلیون تومانی از زندان آزاد شده اند، با این حال از سرنوشت سایر دانشجویان بازداشتی اطلاعی در دست نیست.

بنابر اخبار رسیده و به گفته تعدادی از دانشجویان آزاد شده، وزارت اطلاعات با تحت فشار گذاردن بازداشت شدگان جهت انجام اعترافات تلویزیونی قصد دارد به مانند سالهای اخیر با



این سرکوب را باید شکست داد و ما در این تلاش به یاری شما محتاجیم.

ما به این مناسبت روز ۱۶ فوریه را روز اعتراض سراسری به جمهوری اسلامی برای آزادی همه دانشجویان زندانی اعلام میکنیم. همه شما را در هر کجا که هستید فرامیخوانیم که در این روز از هر طریقی که مناسب میدانید، خواهان آزادی فوری همه دستگیر شدگان و توقف فوری سرکوب آزادیخواهان و برابری طلبان شوید.

آینده از آن ماست!

زنده باد آزادی!

زنده باد برابری!

**دانشجویان آزادیخواه و
برابری طلب دانشگاه های
سراسر کشور**

۲۷ ژانویه ۲۰۰۸ - ۷ دی ۱۳۸۶

۱۶ فوریه

روز اعتراض سراسری به جمهوری اسلامی برای آزادی همه دانشجویان زندانی

**همه دانشجویان زندانی
باید فوراً آزاد شوند!**

آزادیخواهان جهان!

زندانی، شکنجه و فشار و دستگیری و تعقیب دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب همچنان ادامه دارد.

در حالی که بیش از ۴۰ نفر از دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب در زندان ها بسر میبرند، نیروهای امنیتی حکومت اسلامی ایران ۱۰ تن دیگر از یاران ما را در تهران در حالی که جمع شده بودند تا درباره اقدامات بعدی برای آزادی رفقایشان بحث کنند، دستگیر و روانه زندان اوین کرد. در مشهد، سندانج، مریوان و قزوین و اصفهان به خانه های دانشجویان حمله کرده اند و تعداد دیگری را ربوده اند و روانه زندان کرده اند.

حکومت اسلامی یاران ما را در حالی که بشدت شکنجه شده اند، به دیگر زندانیان نشان میدهد تا آنها را بترسانند. پیمان پیران در حالی که پا و کتف راستش را شکسته اند، بهروز کریمی زاده

ترس و وحشت را به مبارزه ای که امروز دیگر در سراسر جهان برای آزادی دانشجویان جاری است، تحمیل کند. خانواده های زندانیان را زیر شدیدترین فشارها قرار داده اند.

مردم آزادیخواه!

ما، دانشجویان زندانی، خانواده های زندانیان و کل جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی امروز بیش از هر زمان دیگری به حمایت های شما محتاج است. فراخوان ۲۲ دسامبر ما برای آزادی دانشجویان زندانی با حمایت های بی نظیر شما روبرو شد. ما دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب صمیمانه از تلاش های تاکنونی شما سپاسگذاری میکنیم. آکسیونهای سراسری ۲۸ دسامبر یک پیروزی بزرگ و فراموش نشدنی بود که صدای آزادی خواهان و برابری طلبان ایران را به مردم جهان رساند. این تلاش و مبارزه اما هنوز کافی نیست. یاران ما، دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب هنوز در شکنجه گاه ها بسر میبرند، جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی هنوز زیر فشار دستگاه های امنیتی قرار دارند.

در حالی که بر بدنش جای زخم های عمیق دیده میشود است را بخصوص بارها به نمایش گذاشته اند. نیروهای امنیتی یاران ما را زیر شدیدترین شکنجه ها قرار داده اند تا اتهامات واهی را که به آن ها نسبت میدهند را قبول کنند و در شوهای تلویزیونی کثیف سازمان داده شده از طرف خودشان شرکت کنند. کسانی که جرمی جز دفاع از آزادی و برابری و انسانیت ندارند را میخواهند وادار به قبول اتهامات پوچ رابطه با احزاب اپوزسیون بکنند.

ما دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب سخنگو و پرچمدار انسانیت و آزادی و برابری در ایران هستیم. حکومت اسلامی تلاش دارد با سرکوب ما، کل جنبش آزادی و برابری را در ایران سرکوب کند.

حکومت تحت فشارهایی که تاکنون بر او آمده است، وادار به آزادی تعداد کمی از یاران ما با قید وثیقه های بسیار سنگین شده است. حکومت اسلامی پیش از آزادی این عزیزان آنها را زیر شدیدترین فشارها گذاشته است. حکومت تلاش دارد تا بخشی از موفقیت اعتراض ما و شما را با ترساندن و فشار روحی پس بگیرد تا فضای

کارگران از فراخوان دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب حمایت میکنند. در توماری که در سایتها منتشر شده و تاکنون تعدادی کارگران از کارخانه های مختلف آن را امضا کرده اند چنین آمده است:

کارگران حمایت میکنند!

روز ۱۶ فوریه ما همراه شما هستیم

دانشجویان عزیز،

شما فرزندان ما هستید. آنچه شما میگویند حرف دل هر کارگر و انسان شریفی است که میخواهد حرمت داشته باشد. ما کارگران هر روز تلاش و مبارزه میکنیم که این جامعه ما را انسان بحساب بیاورد! آزادی و برابری برای کارگران بسیار محترم است و مبارزه طبقه ما هدفی جز تحقق یک جامعه آزاد و بدون استثمار و فقر و بردگی و تحقق واقعی آزادی و برابری نیست.

ما دستگیری شما عزیزان را به جرم دفاع از حق و حقیقت و ادبیت و آزار شما در زندان را محکوم میکنیم. ما در کنار شما و خانواده های رنجیده شما هستیم. ما خواهان آزادی فوری همه شما عزیزان، آزادی محمود صالحی و اسانلو، و آزادی همه زندانیان سیاسی هستیم. ما از خواست آزادی و برابری برای همگان حمایت میکنیم! ما همکاران و هم طبقه ای هایمان را دعوت میکنیم که در روز ۱۶ فوریه- ۲۷ بهمن، همبستگی خود را به اشکال مختلف با دانشجویان اعلام کنند!*

ما افغانها انسانیم، از ما دفاع کنید!

به تمام انسان دوستان!

با عرض ادب و سپاس از تمام انسانهایی که به خاطر آزادی و برابری و علیه فقر اقتصادی و فرهنگی یا سایر نابرابری های اجتماعی مبارزه میکنند و در اینراه تعداد زیادی جانشان را از دست دادند! ما جمعی از مهاجرین افغان مقیم ایران از تمام آنها قدردانی میکنیم. ما بخصوص از دانشجویان عزیز، کارگران گران قدر، و زنان آزادی خواه که علیه این حکومت دیکتاتوری و ضد بشر مبارزه میکنند قدردانی میکنیم و به این وسیله میگوئیم که ما کارگران را نیز در کنار خودشان بدانند.

به نظر ما حکومتی که نتواند آسایش مردم را تامین کند باید کنار برود. ما فکر میکنیم حکومت نباید در زندگی مردم دخالت کند و آسایش آنها را زیر سوال ببرد. حکومتی که در بین مردم جای پا ندارد، مجبور است مثل ماری زخمی در هر گوشه ای حمله کند. این حکومت بعد از دست گیری دانشجویان سعی کرد که فکر مردم را در مورد اخراج مهاجرین جلب کند. سعی کرد ذهن مردم را بپرچاند تا اعتراض نکنند. بدنبال دیپورت هموعان ما در فصل سرما به افغانستان، نزدیک به 70 نفر در مرز افغانستان جانشان را از دست دادند. ما افغانها را همه نوع میکشند. با باتوم و شکنجه و تیر و اینبار هم با سرما. این خیر از رسانه رسمی افغانستان یعنی شبکه طلوع و آریانا اعلام گردید. اگر میخواهید اطلاعات بیشتر کسب کنید میتوانید به آدرس این شبکه ها مراجعه کنید. دولت افغانستان هم بنا به بعضی ملاحظات و سیاست های همسایگی از اعتراض و اخطار به جمهوری اسلامی چشم پوشی کرد و حتی نخواست در این مورد سر و صداها بلند شود. فقط بعضی از سازمانهای حقوق بشر

نگرانی شان را در این مورد ابراز کردند و بس. شایعه هم بود که بعضی حلقات و سازمانهای داخلی از دولت اعتراض کردند. از دولت خواستند که چرا در مقابل توهین و هتک حرمت و ستم به هزاران



انسان خاموش نشسته است؟ اما این را ما میدانیم که یک دولت ارتجاعی و فاشیستی هیچ وقت نمیخواهد منافع عمومی را بر منافع زورمداران ترجیح دهد. این دولت در افغانستان با ریختن خون مردم سرکار آمد. دولتی که جز جنایت و جرم در قبال مردم کاری نکرده، ما چه انتظاری داشته باشیم؟ این همان دولت هست که سردمدارانش همان خون آشامان هستند که بعد از دولت دکتر نجیب اله دریای خون در افغانستان به راه انداخت. (دولت الله) به امید روزی که تمام جنایتکاران در دادگاه انسانیت محاکمه شوند.



بدنبال اعتراضات تاکتونی به دست گیری و اخراج افغانها، سفارت جمهوری اسلامی ایران در کابل دست به انتشار اعلامیه زد که بعضی نکات آن را اینجا می آوریم:

"موضوع خروج به همه افغانها تعلق نمی گیرد. بلکه آنهاييکه مدت اسناد اقامت شان ختم شده اخراج

می شوند. اینها باید خانواده های شان را بفرستند. اگر خودشان توان کار دارند در ایران بمانند. فعلا در شهر تهران 90 درصد کسانی که زباله ها را پاک می کنند، حفاری چاهها، لین های برق و گاز را انجام میدهد، مستراح ها را پاک میکنند، مهاجرین افغان هستند. اینها باید کار کنند و به خانواده هایشان کمک بفرستند و مطابق قانون 25 درصد عواید شان را به مراجع قانونی دولت تسلیم کنند. برای ادامه تعلیم یک نفر شاگرد باید حدود صد هزار تومان به دولت ایران بدهند."

جالب اینجاست که سفارت جمهوری اسلامی ایران در کابل بدنبال پخش اخبار تکانهنده آزار و اذیت مهاجرین افغان در ایران دست به انتشار چنین اعلامیه ای زد. آنهم در کابل نه در ایران. این هم از حق و حقوق انسانی مهاجرین افغان در ایران. برای اطلاعات بیشتر از این سایت دیدن کنید:

<http://www.kabuli.org/archives/000058.php>

ما مهاجرین افغانی مقیم ایران از مردم جهان، و بویژه مردم ایران که آزادی و برابری از شعارهای اساسی شان هست، استمداد و کمک میطلبیم. ما از سازمان ملل و نهادهای حقوق بشر، خبرنگارها و رسانه های جهان استمداد میکنیم و میخواهیم که به فریاد مهاجرین افغانی مقیم ایران که هر روز یکی از آنها در زیر مشت و لگد پلیس ایران جان میدهند برسند. ما میخواهیم اخبار و فریاد مظلومیت ما را به گوش مردم جهان برسانند و دولت ایران را بخاطر زیر پا گذاشتن کرامت انسانی و رفتار ضد انسانی و فاشیستی با مهاجرین افغانی در عرصه بین المللی مورد باز خواست و محاکمه قرار دهند.

این اردوگاه عسکرآباد ورامین است. مقایسه کنید، آیا این یک زندان هست یا محل زندگی انسانهایی که جرمش فقط



مهاجر بودن است.

و این پیام را در همبستگی با هفته زندانیان سیاسی و دانشجویان عزیز و زنان آزادیخواه تقدیم میکنیم:

زنده باد آزادی و برابری!
سوسیالسم تنها راه نجات ماست!

مرگ بر حکومت دیکتاتوری
ایران و افغانستان!



به امید روزی که زندان نداشته باشیم و با سپاس از نشریه یک دنیای بهتر.

از طرف جمعی از مهاجرین افغان
مقیم تهران

۱۵ بهمن ۸۶

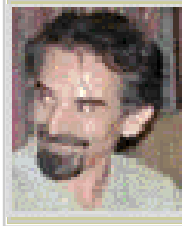
علیه دستگیری و ضرب و شتم و زندانی و اخراج شهروندان افغانستانی اعتراض کنید!

از حقوق برابر شهروندی و اجازه کار و اقامت شهروندان افغانستانی دفاع کنید!

علیه سیاست نژادپرستانه و پاکسازی قومی رژیم مرتجع اسلامی بایستید!

"کفن پوشی" سنت اعتراض کارگری نیست!

سیاوش دانشور



تلاش میکند اعتراض کارگری را قالب بزند و آن را عقیم کند. این سنت اسلامی فقط جنبش کارگری را عقب میبرد و راه را برای رشد سنتهای ناسیونالیستی و عقب مانده دیگر هموار میکند. یک نوع شهادت طلبی اسلامی است که خود را به اعتراض کارگر و نفرت به حق او از این وضعیت رسانده است.

کارگران رادیکال و سوسیالیست، رهبران عملی کارگران باید تلاش کنند که این سنت ارتجاعی را از جنبش کارگری بیرون بیندازند. عواقب منفی این روش را برای اعتراض کارگران و دست نیافتن به حق مسلم شان توضیح دهند. این سنت به امید و اتکا جامعه به جنبش کارگری ضربه میزند. و بالاخره روشنگری و نقد سنتهای اسلامی و ارتجاعی در مبارزه کارگری لازم است اما کافی نیست. مبارزه کارگری تنها میتواند به سنتهای اعتراض ریشه دار خود طبقه و مشخصا سنتهای رادیکال کارگران متکی شود. باید برای جالفاتان و تحکیم سنت و شیوه های اعتراض کارگری و دست بالا پیدا کردن آن تلاش کرد. باید مبارزه کارگری را از آلوده شدن به روشهای ارتجاعی و غیر کارگری مصون کرد. باید این سیاستها و اهداف ضد کارگری مجریانش را برای کارگران افشا کرد. باید عملا و اثباتا نشان داد که چرا این سیاستها تنها زنجیرهای بردگی طبقه ما را محکم میکند. این وظایف پیشروان طبقه و در راس آنها رهبران عملی کمونیست و سوسیالیست است. *

بگویند که این نهادها نماینده کارگران نیستند. چند بار بگویند خواهان انحلال آنها هستند؟ چند بار بگویند که تشکل مستقل خود کارگران و اعتصاب و تجمع کارگری را حق مسلم و بی چون و چرای خود میدانند؟ مگر تاکنون در مقیاس هزاران اعتصاب و اعتراض و تجمع همین را بیان نکرده اند؟ بنابراین پاسخ مسئله به جای اساسی تر برمیگردد، به درجه جالفادگی سنتهای پیشرو کارگری مربوط است. نه فقط جنبش کارگری بلکه هر جنبش آزادیخواهانه وقتی براساس سنتهای مستقل خودش پا به میدان اعتراض میگذارد و روشها و شیوه های معرفه و جهانی خود را اتخاذ میکند، هم امکان موفقیتش بیشتر است و هم توجه بیشتر جامعه و جنبش طبقه کارگر را جلب میکند.

سنت اشغال کارخانه، مجمع عمومی کارگری، ایجاد کمیته های کارخانه، سازماندهی اعتصاب و متینگ کارگری، راهپیمایی و جاده بستن و غیره، سنتهای شناخته شده اعتراض و اشکال پیشبرد اعتراض کارگری هستند. اما کفن پوشی سنت عتیق جنبش ضد کارگری اسلامی است. سنت دشمنان کارگران است. سنت سخنگویان تا مغز استخوان مرتجع سرمایه داری اسلامی در جنبش کارگری است. این روش اسلاميون و باب طبع دستگاههای پلیسی رژیم اسلامی است. هیچ ربطی به جنبش کارگری و سنتهای اعتراضی این طبقه و گرایشهای اجتماعی ریشه دار در طبقه کارگر ندارد. کفن پوشی، اعتصاب غذا، خود سوزی و خود کشی، سینه زنی و عزاداری سنت کارگری نیست، سنت ارتجاع مذهب و سرمایه داری است که

سرمایه داران در جنبش کارگری حضور دارند، سوبسید سیاسی و مالی میشوند، از عقاید مذهبی بخشی از کارگران استفاده میکنند. به این هم بسنده نمیکنند؛ روزی تابوت قانون کار را به مراسم کارگری می آورند و روزی بساط نمایش مضحک "مسابقه حسین شناسی و ادبیات عاشورائی" راه می اندازند. تازه برخی از سندیکالیستها هم شعار اسلامی در اعتراض کارگری میدهند. فریاد میزنند "یا حجت ابن حسن ریشه ظلم را بکن!"

یک پاسخ دیگر توسط برخی که "سیاسی تر" مسئله را نگاه میکنند ممکن است اینگونه توجیه شود که این انعکاس "توازن قوا" است و "کارگر مجبور است به زبانی حرف بزند که تحمل میشود!" ممکن است گفته شود که معنی کفن پوشیدن کارگر در اعتراض اینست که میگوید چیزی ندارم از دست بدهم، از جان خودم و این زندگی سیر شدم، و حتی حاضریم بمیرم و پیشاپیش خودم را هم کفن کردم!

سوال بعدی که در مقابل این نوع استدلالها و توجیها قرار میگیرد اینست که اگر کسی "چیزی برای از دست دادن ندارد"، چرا این ظرفیت اعتراضی نمیتواند مستقلا و با اتکا به سنتهای کلاسیک و گرایشهای ریشه دار و مبارزاتی موجود در این طبقه صورت گیرد؟ چرا باید چهارچوب نگرش اسلامی و تاکتیک اسلامی و شهادت طلبی اسلامی را اتخاذ کند؟ پاسخ "تناسب قوا" هم توجیهی بیشتر نیست، چون اعتراضات کارگری در اشکال بسیار متنوع و رادیکال و با حق بجایی فی الحال صورت میپذیرند. یا وجود نهادهای دولتی و سرکوبگر و جاسوس در میان کارگران توجیه سکوت در مقابل این موضوع را توضیح نمیدهد. کارگران چند بار و چند صد بار

در دوره اخیر در اعتراضاتی کارگران "کفن پوش" ظاهر شده اند. اگرچه برگزیدن این "شکل و روش اعتراض" در مبارزات کارگری عمومیت ندارد، اما وجود آن را هم نباید "عادی" فرض کرد. اعتراض کارگری تلاشی برحق است اما روش اعتراض هم باید به همان درجه حقانیت داشته باشد. کارگران یک کارخانه یا رشته صنعتی بدلائل مختلفی از جمله بهبود وضعیت خویش و اضافه دستمزد و یا بدلیل تبعات بحران تعطیلی و ورشکستگی کارخانه مانند بیکار سازی، یا برای نقد کردن حقوق معوقه و دستمزدهای بالا کسب شده، و غیره اعتراض دارند. حق شان را مطالبه میکنند و دردشان را فریاد میزنند. اما نه فقط هر روشی قادر به تحقق خواست برحق کارگران معترض نمیشود، بلکه روشهایی این اعتراضات را منحرف و تلاش کارگران را وثیقه تقویت ارتجاع و سرمایه داری میکند. کفن پوشی یک سنت اسلامی است که تلاش میکند رنگ خود را به جنبش کارگری بزند. سنتی که سرسوزنی با خواست طبقه کارگر، هویت و تاریخ مبارزات این طبقه خوانائی ندارد.

منشا اصلی این شیوه و تاکتیک، کسی جز شوراهای اسلامی کار و خانه کارگریها و کلا جریانهای دولتی و ضد کارگری در میان کارگران نیستند. نکته اساسی اما بی توجهی و عدم نقد علنی این سنت اسلامی و تاکتیک هایش توسط فعالین جنبش کارگری و در راس آنها فعالین سوسیالیست و کمونیست جنبش کارگری است. اولین سوال اینست که چرا سنت اسلامی و ارتجاعی، هر چند موردی، قادر شده است خود را به اعتراض کارگری تحمیل کند؟ ممکن است یک پاسخ این باشد که جریانهای دولتی و وابسته به

**مجمع عمومی
ظرف اعمال اراده
توده ای و مستمر
کارگران است!
زنده باد جنبش
مجمع عمومی!**

نامه مادر اساتلو به مادران دانشجویان در بند:

در آرزوی آزادی و سلامتی فرزندانم!

علی ظاهری



آنها ندارند و هیچ حکمی هم بابت دستگیری اش صادر نشده است. تمام شب به کلانتری ها و بیمارستان ها و هر جایی که فکر می کردند میشود خبری ازش گرفت رفته و دست خالی برگشته بودند. ناچار شدند به من هم بگویند. بعد ها شنیدم وقتی نزدیک غروب با اتوبوس از کار بر میگشت، در نزدیک خانه اش یک ماشین پژو با چهار سرنشین یک باره جلوی اتوبوس پیچیده و به سرعت برق سه نفر از آنان که بسیار هم درشت هیکل بودند با لباس های شخصی از ماشین پیاده شده و به سرعت او را که کنار راننده نشسته بوده و با او حرف میزد، از روی پله های اتوبوس با سر به پایین کشیدند. بلافاصله دست هایش را از پشت دستبند زدند. همان طور که با مشت و لگد به طرف ماشین هول می دادند راننده ی اتوبوس را با تهدید مجبور به حرکت کردند. اتوبوس پر از مسافر بود. ولی عملیات آنها آنچنان به سرعت انجام گرفت که تا مسافران بفهمند چه شده ده ها متر از آنجا دور شده بودند. ماموران با فریاد وانمود می کردند که یک دزد و کلاهبردار را گرفته اند و پسر فریاد میزد که من منصور اساتلو هستم. آنها میخواستند به این وسیله آبروی او را ببرند ولی آبروی خودشان رفت. وقتی او را به داخل ماشین انداختند با پونین های سنگینشان روی او که کف ماشین افتاده بوده می کوفتند و این ضرب و شتم تا یازده شب ادامه داشت و بعد از آن او را تحویل زندان اوین دادند. وقتی خانم منصور و پسر دیگرم به کلانتری محل رجوع کرده بودند آن ها را نیز زدند و برای ساعتی به سلول داخل کلانتری انداختند. البته بعد خانمش راجع به این موضوع شکایت کرد که اصلا جوابی برای شکایتش داده نشد و در همان حال تا سه روز اعلام می کردند که از او خبری ندارند و اصلا حکمی برای بازداشتش صادر نشده است.

در تمام آن چند روز من و عروسم به هرجایی میتوانستیم سر زدیم. به هر کجا که میشناختیم متوسل شدیم.

صفحه ۹

او را دیدیم گفت پنج سال زندان برایم بریده اند. ولی آخه او فقط یک هفته بود که عمل شده بود. داخل چشمانش هنوز خونی بود. ناراحت از این بود که چرا حکم را به او ابلاغ نمی کنند. حکم باید به زندانی ابلاغ شود تا بتواند از حقوق یک زندانی مثل رفتن به مرخصی برخوردار شود. او مدام میگفت که میخواهم حداقل طبق قانون با من رفتار شود. اگر حکمی صادر شده باید به من ابلاغ شود نه به زندان. در آنجا بهش گفته بودن که از امروز پنج سال زندانش شروع میشود. در حالی که بدون هیچ جرم مشخصی به تناب نزدیک به یک سال و نیم زندان را تحمل کرده است.

وقتی در بیمارستان بودم یک بار از زیر ملاقه دیدم که چطور جای لگد کوب شدن عضلات پاهایش گوشت آورده است. جای زخم های سرش مویی نرویده، بعضی از جای زخم ها هم گوشت اضافی آورده و جای دستبندها بر روی مچ دستانش هنوز باقی است. اگر زخم ها همینطور پیش برود، به تدریج زخم هایی که در سر و صورتش ایجاد کرده اند، چهره ی دیگری از پسر ساخته می شود. بی اختیار سرم را روی زانوانش گذاشتم، حالا میفهمم که چرا دو ماه و نیم او را به ما نشان ندادند!

من زمانی خبر ربودن او را شنیدم که یک شب سپری شده بود. فرزندام نمیخواستند موضوع را به من بگویند، فکر می کردند ظرف چند ساعت او را پیدا می کنند. ولی چون تلاششان به جایی نرسید و مسئولان هم اعلام کردند که مفقود شدن ایشان هیچ ربطی به

بیمارستان قصد داشتند که هفت روز استراحت به او بدهند. چون بعد از عمل سه روز مداوم روی شکم خوابیده بود. از دکتر ها نامه گرفتیم. رفتیم پیش آقای حداد. می گفتند که چهارشنبه ایشان با خانواده های زندانیان جلسه دارند ولی نتوانستیم با ایشان ملاقاتی داشته باشیم. بعد از عمل پزشکان گفتند که دو ماه باید کاملا تحت مراقبت باشد و بعد باید عمل دیگری روی چشم او انجام شود. درخواست ما این بود که تا روز یکشنبه توی بیمارستان باشد، ولی فردی که در دفتر قاضی پرونده بود به ما گفت که روز جمعه پسر را به زندان خواهند برد. یک باره حال به هم خورد. خودم به خاطر ناراحتی معده اندوسکوپي کرده بودم. سه جای معده ام زخم بود. بی اختیار خون بالا می آوردم. می دانم که ناراحتیم همه اش به خاطر فکر و خیالی است که برای پسر می کنم. برای پسر که بیگناه است و برای گرفتن حق و حقوق همکارانش فعالیت می کند. میخواهد فرزندانشان آینده بهتری داشته باشند. این قدر هم بهشان ظلم نشود. آیا دفاع از دیگران جرم است؟ تلاش کردن برای دیگران برای زندگی بهتر جرم است؟ اگر انسان ها این کار را هم نکنند چه فرقی با حیوانات دارند؟

وقتی گفتند که روز جمعه او را به زندان باز میگردانند یک باره زانویم لرزید. فکر نکنید که من یک زن نازک نارنجی هستم که لای پر قو بزرگ شده ام. نه! ولی دیگر تحمل کم شده. به ماموران گفتم پس چرا به ما دروغ میگویند و آنها به ما گفتند که مامورند و معذور! ولی به جای جمعه باز یک روز زودتر او را به زندان بردند، یعنی پنجشنبه. پنج شنبه وقتی دادگاه بودیم تا حکم بازگشت به زندان را به او بدهند به او می گفتند فقط چند خط بنویس و راحت شو!!! و او نوشت و یک شنبه که

دهها نفر دانشجویان در بند رژیم اسلامی هستند، ده ها فعال کارگری طعم تلخ حکم های سنگین را چشیده اند، سرکوب و اختناق و اعدام ادامه دارد، و مبارزه و مقاومت هم ادامه دارد. خانواده های دانشجویان و کارگران و فعالان سیاسی دستگیر شده در تب و تاب و اضطراب همیشگی به سر می برند. مادر منصور اساتلو هم از شرح مصائبی که وزارت اطلاعات و رژیم اسلامی بر سر پسر و خانواده پسرش و خودش رفته است سخن می گوید:

"پیام من به تمام مادران به عنوان مادری که پسرش را در بند نگه داشته اند این است که کارگر شریف ترین موجودی است که جز نیروی کارش هیچ چیزی برای فروش ندارد. به همین خاطر باید از حقوق انسانی برخوردار باشد". از همه مادران دانشجویان دربند می خواهم که برای آزادی فرزندانشان آنها را تنها نگذارند".

مادر منصور اساتلو این بار بعد از تحمل مصائب ناشی از دستگیری فرزندش خود شرح موقوف میدهد:

...امروز طبق قرار قبلی باید به بیمارستان میرفتم تا پسر را که برای معاینه بعد از عمل توسط جراحان ویزیت شود ببینم. زنگ زندان گفتند او را به بیمارستان نمی آورند. در صورتی که این معاینه ضروری بود چرا که هفت ساعت زیر عمل بود. عمل روی شبکیه چشمش انجام شده بود. به خاطر آب مرواریدی که قبلا داشت و هم ترمیم پارگی هائی که موقع ربودنش در اثر ضربه هائی که به سر و صورتش وارد شده بود. بیش از این نمیشد عمل را به تعویق انداخت. بعد از هفت ساعت بیهوشی دکترهای معالج

نامه مادر اساتلو به مادران دانشجویان در بند:

در آرزوی آزادی و سلامتی فرزندم...



"پزشک قانونی" باری دیگر حکم صادر کرد!!



آزمایشات انجام شده و همچنین گزارش پزشکان متخصص در بیمارستان توحید، حاکی از آن است که، تنها کلیه باقیمانده محمود صالحی در حال از کار افتادن است و به همین دلیل تنگی نفس، ناراحتی قلبی، متغییر بودن فشار خون، سر گیجه، گرفتگی عروق، ضعف شدید، مسدود بودن رگ متصل به قلب، ورم کلیه، بزرگ شدن پروستات و کلیه و بسیاری دیگر از نگرانیهایی که در اثر از کار افتادن کلیه بروز کرده‌اند، هر روزه بیشتر و بیشتر وضعیت جسمانی محمود صالحی را به مخاطره میندازد. علیرغم این شواهد و همچنین توصیه‌های پزشکان متخصص بیمارستان توحید، مبنی بر اینکه محمود صالحی باید مرتباً تحت مداوا باشد، "پزشک قانونی" برای بار دوم، بدون توجه به توصیه پزشکان متخصص بیمارستان توحید و بدون هیچ دلیلی و حتی بدون در نظر گرفتن قوانین پزشکی، حکم ماندن محمود صالحی در زندان را صادر کرد.

به گفته نجیبه صالحزاده همسر محمود صالحی، که در اعتراض به حکم صادره از طرف "پزشک قانونی" به آن اداره مراجعه کرده بود، مسئولان ذیربط در "پزشک قانونی" اظهار کرده‌اند که "پزشک قانونی" به نظریه پزشکان بیرون اهمیتی نمیدهد و خود مستقلاً تصمیم میگیرد. این در حالی است که "پزشک قانونی" قبل از صدور حکم، مدارک و پرونده پزشکی محمود صالحی را از پزشکان متخصص بیمارستان توحید و همچنین پزشکان بهداری زندان مرکزی شهر سندانج، خواسته بود. لازم به ذکر است که پزشکان بیمارستان توحید و نیز پزشکان بهداری زندان وضعیت وخیم جسمانی محمود صالحی را تأیید کرده و همچنین نتیجه آزمایشات انجام شده را گزارش کرده بودند.

مدیر کل "پزشک قانونی" در جواب به اعتراض نجیبه صالحزاده، گفته است که: "ما نمیتوانیم پرونده محمود صالحی را بررسی کنیم، اگر شما معترض هستید باید به دادگاه مراجعه کنید" وی همچنین اضافه کرده است که "تا به حال کسی از پزشک قانونی شکایت نکرده است."

"پزشک قانونی" نظریه پزشکان فوق متخصص بیمارستان توحید را رد کرده و نظریات آنها را فاقد ارزش میدانند، اما مسئولان ذیربط اشاره نکرده‌اند که تخصص "پزشک قانونی" چیست!!؟

به دنبال نجیبه صالحزاده جهت شکایات از "پزشک قانونی" به معاون دادستان مراجعه میکند که وی نیز اظهار میکند که: "دکترای معتمد شما در بیمارستان توحید، محمود صالحی را الکی به سی‌سی‌یو انتقال داده بودند، محمود حالش خوب است و تحمل زندان را دارد."

ما کلاهدر داریم یا گفته بودند ما آمدیم طلبان را بگیریم. خیلی ناراحت شدم. گاهی انسان از طنز روزگار خنده اش میگیرد. کنار خانه منصور پارک کوچکی است. روزی که قرار بود خانواده‌ها به سراغمان بیایند، آنقدر آب به چمن‌ها بسته بودند که اگر کسی روی چمن‌ها سر میخورد نمیتوانست بلند شود.

آقای مددی چه گناهی کرده است؟ او برای عبادت من و خانواده منصور به دیدن ما آمد. آیا دیدار از خانواده یک همکار و دلداری به آنها مجازاتش دو سال زندان است؟ خانم او آسم دارد و ریه هایش چرکی و بسیار مریض است و در خانه‌ی اجاره‌ای زندگی می‌کند. خودش هم بیماری پروستات دارد و از دیابت رنج می‌برد. آنوقت او را به قزل حصار می‌برند. هیچ کس پاسخ نمی‌دهد که مددی به کدامین جرم به زندان افتاده است؟

پیام من به تمام مادران به عنوانی مادری که پسرش را بدون هیچ گناهی در بند نگه داشته‌اند، این است که کارگر شریفترین موجودیست که جز نیروی کارش هیچ چیزی برای فروش ندارد. به همین خاطر می‌باید از تمامی حقوق انسانی برخوردار باشد. از همه مادران دانشجویان در بند نیز میخواهم که برای رسیدن فرزندانمان به آزادی و حق شهروندی مسلم‌شان آنها را تنها نگذارند.

حرفم را با این شعر که برای منصور گفته‌ام تمام می‌کنم:

پرنده!

دلم هوای تو را دارد

پرستویی در کنج دلم

غمگنانه از لانه اش میپرد

و شوقش رسیدن به بهار است

دل گرمی و عشق در دلش لانه کرده

پر حرارت به دنبال پرستی کهربابیش

که پارینه سال به کوچ رفت...

بلکه از او خبری بگیریم. در این سال‌ها دیگر همه جا و همه کس را میشناختیم و می‌دانستیم که باید کجا‌ها برویم! نمی‌دانم روز دوم یا سوم ناپدید شدن پسر من بود که شایعه مرگ او به سرعت در همه جا پیچید ولی چند ساعت بعد خودش برای اولین بار از زندان به خانمش زنگ زد و فقط یک جمله گفت: من زنده‌ام!

باید مادر باشید تا حس کنید که من چه می‌گویم. باید مادر باشید تا بفهمید چگونه یک باره تمام وجودت تهی میشود. وقتی که می‌گویند فرزندت را ربوده‌اند. حس می‌کنی که دنیا غار ترسناکی است که ازدهای هفت سر پست را بلعیده و آن وقت همه جا برایت تیره و تاریک میشود. چیزی مثل خوره وجودت را میخورد و آن وقت دیگر تحمل نمی‌آوری و با کوچک‌ترین ناهنجاری مردمی خون بالا می‌آوری!

حالا سوال من این است که فرزند من باید به چه گناهی در زندان باشد، مورد ضرب و شتم و آزارهای جسمی و روحی قرار بگیرد و همراه او 40-50 راننده دیگر کارش را از دست بدهد؟ هیچ‌کدام تیرماه تصمیم گرفته شد که برای همبستگی و دلجویی از خانواده‌های دوستان منصور به دیدارمان بیایند. آقای مددی زنگ زد و گفتند که میخواهند به دیدارمان بیایند و من یک وقت دیدم که از در و دیوار مامور بالا می‌آید. وحشت کرده بودم. نه کسی را داخل خانه راه می‌دادند و نه اجازه می‌دادند که ما خارج شویم. من و دخترم و عروسم در واقع از صبح زندانی شده بودیم و نمی‌دانستیم که بیرون چه خبر است. خانه ما در یک محله قدیمی است با خانه‌های به هم چسبیده و کوچک. بالطبع همسایه‌ها خبردار شده بودند. به همسایه‌ها گفته بودند که

صدمین سالگرد ۸ مارس را گرمی بداریم!

کنفرانس بین المللی در گرامیداشت ۸ مارس
و همبستگی با زندانیان سیاسی

تبدیل جلسه "ایران هسته ای" به صحنه افشاگری علیه
جمهوری اسلامی را به مردم آزادیخواه و برابری طلب و حزب
حکمتیست تبریک می‌گوییم!

رفقای حزب حکمتیست

گرمترین دروهای ما را بپذیرید. تبدیل جلسه نماینده رژیم آدمکشان اسلامی در دانشگاه منچستر تحت عنوان "ایران هسته ای" به صحنه افشاگری جانانه از رژیم اسلامی صد هزار اعدام را به شما و تمام مردم آزادیخواه و برابری طلب تبریک می‌گوییم. فریادهای "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "دانشجوی زندانی آزاد باید گردد"، "اسانلو، صالحی آزاد باید گردند" همه ما را به وجد آورد. این صحنه ها یاد آور کنفرانس برلین و نشان قدرت و نقش کمونیسم کارگری در تحولات سیاسی آتی جامعه است.



رفقا دستتان را می‌فشاریم. اقدام شما یکبار دیگر نشان داد که کمونیسم کارگری نماینده بی چون و چرای آزادی، برابری، رفاه و انسانیت همگان است.

زنده باد کمونیسم کارگری
مرگ بر جمهوری اسلامی!
آزادی، برابری، حکومت کارگری!

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۴ فوریه ۲۰۰۸ - ۱۵ بهمن ۱۳۸۶

سازمان آزادی زن صدمین سالگرد ۸ مارس، روز جهانی زن را با اجرای یک کنفرانس بزرگ بین المللی گرمی میدارد. این کنفرانس تلاشی در جهت گسترده تر ساختن جنبش آزادی زن، جنبش علیه اسلامی سیاسی و برای سکولاریزه کردن جوامع تحت سلطه اسلام است. در روز جمعه ۷ مارس در شهر گوتنبرگ، سوئد، کنفرانسی با شرکت فعالین و چهره های شناخته شده بین المللی جنبش آزادی زن و مبارزه علیه اسلام سیاسی برگزار میکند.

۸ مارس امسال در شرایطی برگزار میشود که بسیاری از فعالین آزادیخواهی و برابری طلبی در اسارت رژیم اسلامی قرار دارند. کنفرانس در همبستگی با این عزیزان در بند، یاد زندانیان سیاسی در ایران، فعالین حقوق زن، دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و رهبران کارگری در بند را گرمی میدارد و جامعه بین المللی را به تلاش برای آزادی آنها فرا میخواند. بخشی از کنفرانس که به زبان های فارسی، سوئدی و انگلیسی برگزار میشود، به اجرای مراسم هنری توسط هنرمند و شاعر برجسته مدرن ایران، ایرج جنتی عطایی اختصاص دارد.

سخنرانان و میهمانانی که تاکنون شرکتشان قطعی شده است، بقرار زیر است:

ایرج جنتی عطایی، هنرمند و شاعر

دیبا علیخانی، از فعالین جنبش آزادی زن و از سازمان دهندگان ۸ مارس در سئدج

آذر ماجدی، رئیس سازمان آزادی زن

سارا محمد، رئیس انجمن پیلا و فادیمه را فراموش نکن

هوزان محمود، نماینده خارج کشور سازمان آزادی زن عراق

نام میهمانان و سخنرانان دیگر پس از قطعیت به اطلاع عموم خواهد رسید. برای کسب اطلاعات بیشتر با شهلا نوری تلفن: 737 26 26 22 + 46 آدرس ایمیل: azarmajedui@yahoo.com تماس بگیرید.

سازمان آزادی زن

5 فوریه 2008

"پزشک قانونی" باری دیگر حکم صادر کرد...

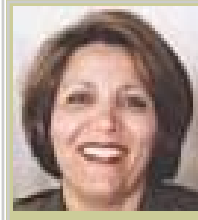
نجیبه صالحزاده در جواب به معاون دادستان میگوید که: "اگر نظریه پزشکان متخصص بیمارستان توحید برای شما کافی نیست، حداقل به محمود مرخصی بدهید، طبق قوانینی که قوه قضائیه تصویب کرده است هر زندانی در ماه پنج روز مرخصی دارد."

معاون در جواب گفته است که: "محمود صالحی زندانی امنیتی سیاسی است و این مرخصی به او تعلق نمیگیرد." این در حالی است که مقامات دولت ایران ادعا میکنند که در ایران زندانی سیاسی وجود ندارد.

لازم به ذکر است که، وضعیت جسمانی محمود صالحی به شدت وخیم است و ماموران زندان هم آن را انکار نمیکنند. بارها وخامت جسمی محمود صالحی، ماموران زندان را مجبور کرده است که وی را به بهداری زندان و یا بیمارستان توحید شهر سئدج انتقال دهند.

۱۳ بهمن ۱۳۸۶

به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن کمونیسم کارگری و آزادی زن



گفتگو با هما ارجمند

یک دنیای بهتر: صد سال از ۸ مارس روز جهانی زن میگذرد. صد سال تلاش برای برابری زن و مرد در جهان. موقعیت زن را پس از این تلاشها در جهان کنونی چگونه می بینید؟

هما ارجمند: این سوال بسیار مهم و در عین حال سوال بسیار وسیعی است و فکر نمیکنم بتوان حتی به سرفصلهای آن در این جا پرداخت. آنچه که واضح است این است که هنوز زن در موقعیت برابری با مرد نیست و هنوز در مقیاس بین المللی موقعیت فرودست برای زنان موجبات شرایط ناگوار میگردد که بعضا تراژدی است. به صرف زن بودن باید در اردن زندانی بود و پوسید تا قربانی قتل ناموسی نشد. در ونکوور کانادا بیش از پنجاه زن تن فروش سلاخی شود و پلیس و مقامات قضایی بی تفاوت از کنار آن بگذرند. در عربستان هنوز حق رای نداشت و در آسیای جنوب شرقی زنان و دختران خردسال در تجارت سکس همچون بردگان مورد تجاوز، شکنجه و قتل قرار گیرند. یا در ایران بخاطر پوشش با شلاق و اسید و زندان مواجه بود و یا بخاطر رابطه جنسی آزاد مورد سنگسار قرار گرفت. و یا در قلب کشورهای اروپایی و امریکائی هنوز جهت قطع نفوذ مذهب در دستگاه دولتی، آموزش و پرورش و دستگاه قضایی باید مبارزه کرد و یا مانع آن شد که اسلام سیاسی همان بلایی را که بر سر زنان در کشورهای اسلام زده آورده اند را بیاورند. و یا برای حقوق برابر و یا مقابله با خشونت علیه زنان در صف اول جدال برای رفرفرم بود.

از طرف دیگر بطور قطع موقعیت زنان را با صد سال پیش نمیتوان مقایسه کرد. جنبش برابری زنان و جنبش سوسیالیستی گامهای بزرگی را

نست. حکومت اسلامی از بدو روی کار آمدن شرایطی را بوجود آورده است که نمیتوان بدون خلاصی از آن به درجاتی از آزادیهای اجتماعی پایدار دست یافت. این را به عینه شاهد هستیم. دقیقا همین شرایط است که رفرفرمیم در جنبش زنان را بیخاصیت و بدون حمایت توده ای میکند. اما تا جایی که به خود موانع و محدودیتهای جنبش برابری زنان برمیگردد میتوان بر موارد زیر تاکید کرد. هنوز این جنبش از يك تشکل با نفوذ توده ای برخوردار نیست. تشکلهای موجود نتوانستند این خلا را پرکنند. البته خفقان و سرکوب جمهوری اسلامی را از یاد نبرده ام. ولی میتوان و میباید تمام تلاش را بر این متمرکز کرد که از يك سازمان سراسری با پلاتفرم واحد و شفاف برخوردار شد. آنچه که امثال عابدیها و خراسانیها با پرچم اسلام مدرن در تلاش ایجاد آن هستند اصلا پاسخ زنان نیست. و دیدیم که تا حال نه تنها دستاوردی برای آنان نداشته اند بلکه خود به يك مانع سر راه جنبش برابری زنان بدل شده اند. فمینیسم اسلامی همان زمان که فائزه رفسنجانی علمش را بلند کرد تقلایی برای نجات جمهوری اسلامی بود. دیگرانی که خواستند دنباله رو او شوند هم از آن خیری ندیدند. مصاف دیگر جنبش برابری زنان ایجاد يك پل محکم با دیگر جنبشهای اجتماعی است. تامین حلقه ای که این جنبش را با جنبش کارگری، جنبش علیه فقر، جنبش دانشجویی بتواند پیوند دهد از جمله وظایفی است که امروز از اهمیت ویژه برخوردار است.

يك مصاف دیگری که در مقابل جنبش برابری زنان قرار دارد این است که هنوز يك پیوند محکمی بین تحركات و اعتراضات زنان اقشار متوسط جامعه با مبارزه و جدال زنان کارگر و زنان اقشار فقیر جامعه وجود ندارد. این گسست در عمل محدودیتهای زیادی را بر کل جنبش برابری طلب

جهت آزادی زنان و تامین درجاتی از برابری برداشته است. در همه زمینه ها میتوان این تفاوتها را مشاهده کرد. حضور زنان در سیاست و دولت، حضور زنان در عرصه های علوم و هنر و در راس جنبشهای اجتماعی و سازمانها و احزاب سیاسی همه و همه نشان دهنده پیشرفتهای است که زنان کسب کرده اند. این موقعیت متفاوت حاصل مبارزه و تلاشهای فردی و جمعی زنان و همه کسانی است که در عرصه زنان دخیل بوده اند. زنان در دهه های گذشته در بخشی از دنیا به دستاوردهائی رسیده اند که آنان را در شرایطی قرار داده که میتوانند به ستم کشی خود بطور کامل پایان دهند. شرایط هیچ وقت تا این اندازه برای رسیدن به برابری و آزادی کامل زنان فراهم نبوده است. این شرایط را نمیتوان به عقب برگرداند. حتی در ایرانی که يك حکومت مذهبی و ضد زن در قدرت است با همه سرکوبگریها و وحشیگریها علیه زنان نتوانستند زنان و جنبش برابری زنان را لحظه ای از تحرك و تداوم مبارزه باز دارند.

یک دنیای بهتر: در ایران مساله زنان یکی از محوری ترین مسائل جامعه است. زنان یک نیروی عمده در تحولات آزادیخواهانه و برابری طلبانه جامعه هستند. مصافهایی که پیشروی این جنبش آزادی زن در جامعه قرار دارد را چگونه می بینید؟

هما ارجمند: در ایران مصاف زنان اساسا يك مصاف سیاسی است. این خصلت مبارزه آزادی خواهانه جنبش برابری زنان با روی کار آمدن جمهوری اسلامی صد چندان شده است. هر رفرفرم و هر درجه اصلاحات در شرایط زنان بدون يك رویارویی با حکومت مذهبی ممکن نبوده و

تحویل کرده است. لازمه این پیوند هم در سطح مطالبه و شعارها است و هم در سطح سازمانی است.

یک دنیای بهتر: کمونیسم کارگری به مساله آزادی زن ویژگی ها و نگرش جدیدی بخشیده است. چپ سنتی نگاهی عقب مانده به این مساله داشت. تفاوتها را در چه می بینید؟

هما ارجمند: چپ سنتی اساسا جنبش زنانی که مطالبات و مشخصات خاص خود دارد را نمیبیند. یا نمیدید. بخشی از این چپ حداکثر زنان کارگر و مطالبات آن را در نظر داشت. تا آنجایی که به دوران بعد از انقلاب برمیگردد مسئله زنان آنچنان به یکی از مسائل اساسی جامعه بدل شده است که کسی نمیتواند بدان بی توجه بماند. چپ سنتی هم به همین اعتبار تجدید نظرهای اساسی به رویکردش نسبت به زنان و جنبش زنان کرده است. بر خلاف آن کمونیسم کارگری از همان بدو امر جنبش برابری زنان را عرصه ویژه و با اهمیتی دانسته و بدان نه از زاویه تاکتیکی، بعنوان نیرویی علیه امپریالیسم و یا نیرویی علیه دیکتاتوری و یا حتی نیروی علیه اسلام، بلکه بعنوان بخشی از جامعه که از دیر باز خواستها و نیازهایش شدیداً مورد تعدی و سرکوب قرار گرفته از يك زاویه بسیار مدرن و غربی نگریسته است. اصلا نامگذاری جنبش برابری زنان کار کمونیسم کارگری است. مطالباتی که ما در برنامه خود در این عرصه داریم یکی از کاملترین و پیشرفته ترین مطالباتی است که در این جنبش در سطح جهان طرح شده است.

جالب این که بخشی از این چپ سنتی در حال حاضر فمینیست شده است. میخواهد کفاره گناهان گذشته اش را پس دهد. و در غرب دنباله رو لیبرالترین جریانات فمینیست است. حتی پادشاهان رفته که علیه جمهوری اسلامی هستند.



به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن کمونیسم کارگری و آزادی زن...

اجازه ندهیم بربریت بر جامعه حکمفرما شود!

سنگسار یک جنایت شنیع و ضد انسانی!

تاکستان قزوین، فعالان جهانی و نیز رسانه ها را به تکاپو برای توقف اجرای این حکم واداشت اما موفق به نجات جان جعفر کیانی نشد و برخی از منابع از سنگسار وی در ملاء عام خبر دادند. در مقابل فشارهای شدید بین المللی لغو حکم سنگسار، جواد لاریجانی با وقاحت کامل اعلام کرد: "حکم سنگسار را اجرا میکنیم خجالت هم نمی کشیم!"

سنگسار یک جنایت ضد بشری و قرون وسطایی است و باید فوراً ملغی شود. سازمان آزادی زن با تمام قوا برای لغو این جنایت و لغو حکم اعدام مبارزه میکند و کلیه انسان های آزادیخواه و برابری طلب را فرا میخواند که علیه این جنایت شنیع اعتراض کنند. در حال حاضر تعداد نامعلومی انسان در سیاهچال ها و زندانهای رژیم اسلامی در انتظار سنگسار عملاً به یک مرگ تدریجی محکوم شده اند. باید به این رفتار وحشیانه و قرون وسطایی رژیم اسلامی پایان داد.

سنگسار ملغی باید گردد!
ستم بر زن موقوف!
سرکوب زنان ممنوع!
زنده باد آزادی زن

سازمان آزادی زن
www.azadiza.com

3 فوریه 2008
14 بهمن 86

علیرغم اعتراضات و تلاش های فعالان علیه اعدام در سراسر جهان، به ویژه احزاب و سازمان های اپوزیسیون و نیز پی گیری فعالان کمپین "قانون بی سنگسار" و کمپین گسترده بین المللی 10 اکتبر، رژیم اسلامی صد هزار اعدام فقط در عرض 10 ماه از سال 86 بیش از 300 نفر را اعدام کرده است.

بنا به گزارشهای رسیده از ایران، دست کم سه نفر در شهرهای ساری و کرج در آستانه اجرای حکم وحشیانه سنگسار قرار دارند. دادسرای کیفری رژیم در ساری حکم سنگسار یک معلم موسیقی 49 ساله را که از سه سال پیش در زندان به سر می برد، صادر کرده است. دایره اجرایی احکام ساری اعلام کرده که به محض دریافت حکم کتبی، سنگسار اجرا خواهد شد. همچنین رژیم اسلامی حکم سنگسار دو زن جوان را در کرج صادر کرده است. این زنان به نام های زهره کبیری 27 ساله و آذر کبیری 28 ساله هر یک دارای یک فرزند هستند.

لازم به یادآوری است که رژیم اسلامی دو حکم سنگسار را در اردیبهشت ماه سال 1385 در شهر مشهد به اجرا در آورد. در چند ماه گذشته نیز خبر اجرای حکم سنگسار یک زن و مرد در

که مراسمی بزرگ و باشکوهی را برگزار کنند. میخواهم بگویم که ما را در همه زمینه ها در کنار خود ببینند. تا آنجایی که به خارج از ایران برمیگردد ما تمام تلاش خود را خواهیم کرد همچون گذشته صدای اعتراض فعالین آزادی زن را به گوش جهانیان برسانیم و همچون سر پل پیوند مبارزه آنان با جنبش برابری طلب و سکولار و سوسیالیستی در سطح دنیا باشیم.

در ایران باید از هر امکانی بهره برد تا متحدتر و متشکل تر با شعارها و مطالبات مشخص و توده ای در روز جهانی زن اجتماع و مراسم برپا کرد. میتوان با پیوستن به صف اعتراض معلمان و دانشجویان در این روز نمایش قدرت داد. باید با شعار آزادی زن ملاک آزادی جامعه است هر جا که امکان داشت حضور جمعی یافت. باید با شعار خشونت علیه زنان موقوف، سرکوب زنان محکوم و زن برده خانگی نیست به استقبال ۸ مارس رفت. امسال جا دارد فعالین آزادی زن در ایران بطور مشخص خود اقدام به تماس با سازمانهای شناخته شده و با نفوذ مدافع حقوق زنان در سطح دنیا کنند و خواهان حمایت گسترده آنان از مبارزانشان گشته و جمهوری اسلامی را بخاطر سرکوب و ضرب و شتم زنان محکوم کنند. این عرصه را نباید به ملی و اسلامی ها سپرد. ۸ مارس شرایط بسیار مناسبی را جهت تامین این همبستگی فراهم میکند و این توصیه ویژه من به فعالین جنبش برابری زنان در ایران است. *

و برای هر کسی که در ایران به غلط پیاده شدن اسلام اعتراض دارد مدال افتخار میدهند و میشود رهبرشان. چپ سنتی تا آنجایی که به سیاست و برنامه در عرصه جنبش برابری زنان برمیگردد کاملاً بی افق است. اما آنجایی که به مسئله زنان از نظر اجتماعی و فرهنگی برمیگردد درک متفاوتی از جریانات ملی اسلامی در مورد حقوق زنان و مسئله زنان ندارد. بیهوده نیست که تا سالهای سال ما از این ها تحرکی در قبال وحشی گریهای جمهوری اسلامی علیه زنان ندیدیم. کسی که برای خود در رابطه با زنان ارزشهایی چون زن نجیب، زن فادار، مادری مسئول، زن شرقی ساخته نمیتواند رابطه آزاد زنان و حق پوشش زنان و مسائل جنسی زنان را با یک نگاه مدرن و مترقی ببیند. نمیتواند با حجاب کودکان مشکل داشته باشد. حجاب برایشان از نظر اجباری بودن مسئله است. با این که بخشی از این چپ سالها است که در غرب فعالیت و زندگی میکند ولی هنوز نتوانسته خود را با تمام علقه های گذشته ببرد.

یک دنیای بهتر: چه پیامی برای ۸ مارس امسال به جامعه دارید؟ خطابتان به فعالین آزادی زن چیست؟

هما ارجمند: به ۸ مارس چیزی نمانده است. حتماً فعالین جنبش زنان در ایران کلی تدارک دیده اند

تمام فلاسفه جهان را تفسیر کرده اند،
حال آنکه مسئله بر سر تغییر آنست!

کارل مارکس

یک دنیای بهتر، برنامه حزب را بخوانید و
تکثیر و توزیع کنید!

آزادی زن معیار آزادی جامعه است!
برابری بیقید و شرط زن و مرد همین امروز!

در باره برخی مسائل گرهی جنبش کمونیسم کارگری

بخش سوم

علی جوادی، سیاوش دانشور

گرایش کمونیستی کارگری نیست. نیازی هم به گسترش نگرش کمونیستی مارکس و منصور حکمت در صفوف کارگران رادیکال و سوسیالیست ندارد. گرایشی که یک امر همیشگی اش در صفوف کارگران کمونیست متحد کردن محافل و شبکه های کمونیستی نیست، گرایش پیشروی کمونیستی کارگری نیست. در شرایطی که پایه اجتماعی کمونیسم کارگری در شرایط کنونی از انسجام و قدرت سازماندهی و رهبری کننده گسترده برخوردار نیست، یک حلقه اصلی پیشروی کمونیسم کارگری باید تاکید بر بالا بردن قدرت عمل و نقش رهبری کننده این طیف در صفوف کارگری باشد. عدم تاکید بر این مساله و نپرداختن به آن یک "ضعف معرفتی" نیست بلکه نشان تاثیر و نفوذ **گرایشات دیگر** در صفوف جنبش ماست. جنبش ما همواره می بایست برای پیشروی این مقاومتها و سنتها را عقب بزند. اکنون هم برای پیشروی با همین مساله روبرو است. چنین گرایشی نیاز و ضرورتی به آنچه منصور حکمت بر میسرمد نمی بیند.

یک مساله دیگر سبک کار "سوزنی" و "اتمی" است که منصور حکمت به آن اشاره دارد. در چنین نگرشی طبقه کارگر را بصورت جمع جبری "آحاد" و "تک فرد" کارگر می نگرند. طبقه کارگر را متشکل از جمع "افراد" کارگری میداند که باید به سازمان کمونیستی جلب شوند تا کمونیست شوند. نتیجتاً پراتیک اجتماعی چنین گرایشی هم اساساً متکی بر کار "سازمانی" با "تک فرد" کارگر و کارگر "اتمیزه" شده است. در این سنت، سازمانیابی درونی طبقه کارگر مبدا حرکت نیست. محافل و شبکه های کارگران کمونیست نقطه شروع سازماندهی نیستند. رهبران عملی کارگران نقطه شروع نیستند. نوعی "دو قطبی" مبنای این گرایش است. دو قطبی "حزب" و "فرد کارگر". در این دو قطبی حزب مرکز فعالیت کمونیستی سازمانیافته است. کارگر با پیوستن اش به

کارگری از ملزومات و ضروریات پیشروی کمونیسم کارگری دانست. گرایشی که تاکید بر متحد کردن صفوف کارگران رادیکال سوسیالیست ندارد. گرایشی که فعالیتش بخشا حتی تفرقه افکنی در صفوف کارگران کمونیست است. گرایشی که از فرای سر رهبران رادیکال و سوسیالیست کارگر میخواد کارگران را "به جلو سوق" دهد، گرایشی کمونیستی کارگری نیست. گرایشی که اساس فعالیتش در صفوف کارگران جلب "خبرنگار" به حزب است. فعال کارگری را به "خبرنگار" کارگری برای حزب تبدیل میکند، چنین گرایشی نیازی به متحد کردن طیف رادیکال سوسیالیست ندارد. گرایشی که یک رکن فعالیت حزبی اش سازمان دادن فعالترین و آگاهترین رهبران رادیکال و سوسیالیست کارگری نیست، حزبیت کمونیسم کارگری را در عین حال محصول اتحاد آگاهترین و فعالترین رهبران نمیداند، گرایشی کمونیستی کارگری نیست. گرایشی که تبدیل حزب کمونیست کارگری به "حزب سیاسی کارگران" را برابر با "اکنونیسم" و "کارگر گرای" میداند، گرایش کمونیستی کارگری نیست. گرایشی که سوخت و سازش در طبقه کارگر تبدیل شدن به ظرف زندگی حزبی و سازمانی کارگران رادیکال و سوسیالیست نیست، نیازی به تاکید بر این حرکت اجتماعی ندارد. گرایشی که معتقد است "سندیکالیسم در شرایط انقلابی، انقلابی میشود" نیازی به قطبی کردن مباحث کمونیسم کارگری در تقابل با گرایش سندیکالیستی در صفوف کارگران نمی بیند. گرایشی که پایه اجتماعی کمونیسم را طبقه کارگر و فعل و انفعال این طبقه نمیداند،

تحتب یافته کمونیسم کارگری اصولاً با چنین مساله ای هرچند با سایه روشنهای متفاوتی روبرو هستیم؟



وجود چنین گرایشاتی در صفوف جنبش ما امری معرفتی و یا حاصل ندانم کاری و یا بی اطلاعی از آنچه باید کرد، نیست. بر عکس، چنین سنتی محصول عملکرد سیاسی گرایشی اجتماعی است که تعلق چندانی به کمونیسم کارگری ندارند. واقعیت این است که بدون یک نگرش اجتماعی و مادی نمیتوان این واقعیت را حتی بطور اصولی شناخت چه برسد برای تغییر آن تلاش کرد. بررسی همه جانبه چگونگی عملکرد این گرایش نیازمند زمان بیشتری است اما در نگاهی اجمالی به این مساله، باید گفت که پیشروی گرایش کمونیسم کارگری حتی در حزب کمونیست کارگری همواره با مقاومت سنتها و گرایشات غیر کمونیستی و کارگری مواجه بوده است. به اعتباری پیشروی این سنت در هر مقطع زمانی مستلزم فتح سنگرهایی بوده است. حرکت این گرایش همواره خطی و رو به بالا نبوده است. شکستها و عقب رانده شدنهای مقطعی، مقاومت سنتی یک واقعیت زندگی جدال کمونیسم کارگری برای هموار کردن راه خود و بخشی از سرنوشت عمومی کمونیسم کارگری است. بطور اجمالی علت وجودی چنین مساله ای را در پایه ای ترین سطح باید در تمایز و دوری گرایشات دیگر فعال در سرنوشت حزب کمونیست

یک دنیای بهتر: یک مساله محوری و اساسی کمونیسم کارگری تلاش بیوقفه برای انسجام و تقویت قدرت عمل گرایش رادیکال - سوسیالیست در صفوف طبقه کارگر است. منصور حکمت در پلنوم ۱۴ میگوید: "بحثهای عمیق قبلی مان راجع به کارگران که کاملاً صدق می کند، مورد کاربست نیست. بحثهای سیاست سازماندهی ما تازه الان عملی شده است. آن موقع که اختناق بود و نمیشد تکان خورد، ما یک بحثهایی راجع به آژیتاتور عملی، رهبر عملی کارخانه، طیف رادیکال-سوسیالیست انجام دادیم که الان قابل پیاده شدن است. الان میشود بروید طیف کارگران رادیکال-سوسیالیست داخل کارخانه ها را گیر بیاورید و بحث های مان را درون آنها ببرید. کدام بحثهای ما مگر چاپ شده است؟ کدام مجموعه مباحث ما راجع به جنبش کارگری چه باید بکند، بطور قابل مصرفی، مثل جزوه فلان محفل فلسفی داده شده است در کانونهای کارگری؟ این کار را نمیکنیم. سبک کاری در کار نیست. بینشی در کار داخل وجود ندارد. بنظر من ارتباطات مان را داریم تقویت میکنیم، اما باز به شیوه اتمی داریم به آدمها خط میدهیم. در حالی که الان باید جنبش کارگری مشغول بحثهای کارگری ما باشد و برسرش قطبی شده باشد. ... منصور حکمت نگرشی انتقادی به شیوه رهبری و نگرش و پراتیک حزب کمونیست کارگری در آن زمان داشت. برای تغییر این واقعیت چه باید کرد؟ گرایشات باز دارنده کدامند؟

علی جوادی : بنظرم پیش از آنکه در باره چگونگی تغییر این پدیده صحبت کنیم باید خود این واقعیت را بهتر بشناسیم. به این سؤال پاسخ دهیم که چرا در بخشهای

در باره برخی مسائل گرهی جنبش کمونیسم کارگری...



در حزب حکمتیست نیز سندی دال بر تمرکز روی این جنبه کار و تمایزی در این زمینه دیده نمیشود. همینطور پراتیک عمومی این حزب برای یک ناظر بیرونی، منعکس کننده این اولویت بعنوان اساس کار حزب نیست. تاکیدات موردی دوره اخیر حزب حکمتیست و حزب کمونیست کارگری در باره اهمیت مجمع عمومی کارگری، اگرچه مهم اند اما هنوز منعکس کننده یک نگرش منسجم و سبک کار متمایز و تمرکز روی جنبش کارگری را نشان نمیدهد. من فکر میکنم اساس نگرش حاکم بر حزب قبل از انشعاب در این زمینه در دو حزب کمونیست کارگری و حکمتیست کمابیش سرچایش است. ریشه این موضوع را باید در استنتاجاتی چپ و راست و دارای محتوای واحدی جست که از هر سو از دو مبحث حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه گرفته شده است. حزب کمونیست کارگری با بحث "حزب و انقلاب" کل این مبحث را کنار میگذارد و حزب حکمتیست با مسئله "جنبش سرنگونی" در کنگره اخیر حزب حکمتیست بر جوش خوردن با مبارزات جاری و اقتصادی طبقه کارگر تاکید شده است. اما آیا این تاکید به تجدید نظری در سنت تشکیلاتی این حزب، تلاش متمرکز برای جلب رهبران سوسیالیست و رادیکال کارگری و قرار دادن حزب بعنوان بستر مبارزه ضد سرمایه داری کارگر منجر شده است یا نه، من نه خبر

بود. نکته مورد اشاره شما یک محور اصلی این نگرش انتقادی است. متأسفانه بعد از درگذشت او استنتاجات نادرستی از مباحث حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه شد که انشعاب ۲۰۰۴ یک نتیجه ناگوار آنست. در هر دو سو، نه فقط این دیدگاهها اتخاذ نشد بلکه بخشا انتشار و مراجعه به آن را به "صلاح حزب و ایمین رهبری اش" نماینداشتند. در حزب کمونیست کارگری روش کار کمیته داخل همان ماند که منصور حکمت میگوید و چه بسا افت کرد. انتقادات ما در اینمورد و تلاش برای تقویت کمیته داخل و تمرکز یک بخش قوی حزب روی کار در جنبش کارگری با استدلالهای بی محتوای چپ رادیکال پاسخ گرفت. "ما همه رهبران کارگری را باخود داریم!" از جمله این پاسخها در پلنوم ۲۷ حزب بود. پیشتر و از جمله در پلنوم ۲۵ مخالفت با این بحثها صورت جدی تری میگردید. رفقانی عنوان میکردند که "دوران بحث گرایش رادیکال سوسیالیست طبقه کارگر گذشته است"، "ما ایندوره را پشت سر گذاشتیم!" بجای آن بحث تعیین اجتماعی رهبران عملی، که یک گوشه کوچک بحث آرژانتاتور و رهبر عملی است، و بحث سر و دم بریده و خارج از متن "حوزه های طراز نوین" را مطرح میکردند! استدلالها هرچه باشند و هر کسی هر تبیینی داشته باشد، نتیجه این بود که روشهای کار سنتی تر در حزب نرم شد. آن بحثها عملاً بایگانی شد. و متأسفانه در فضائی که وجود داشت، نقد فعالیت هر ارگان حزب، نقد "فرد مسئول" آن تلقی میشد یا به آن تقلیل داده میشد و منجر به دور شدن بحثها از مدار واقعی خود میگشت. "شما نگران کمیته داخل نباشید، کمیته دارد

تلاش برای همزیستی مقطعی با کمونیسم کارگری در دوره ای همراه بود. این کمونیسم افسار و نیروها و جنبش های غیر کارگری است. جامع ترین فورمولبندی ها و بیانش را بنظر میتوان در تزاها و سخنرانی حمید تقوایی در پلنوم ۲۹ حزب کمونیست کارگری یافت. مارکس در مانیفست کمونیست تمایز اجتماعی کمونیسم با سایر گرایشات سوسیالیستی را عمیقاً اجتماعی توضیح میدهد. این روشی است که امروز هم باید به کار بست. بنظرم این کمونیسم را به لحاظ نظری میتوان نوعی گرایش "سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی - تخیلی" دانست. این گرایش پایه مادی خود را در جنبش سرنگونی طلبی توده های مردم جستجو میکند. چنین گرایشی به قول مارکس "برای خود پرولتاریا هیچگونه فعالیت مستقل تاریخی، هیچگونه جنبش سیاسی خاصی قائل نیستند." جنبش سرنگونی برایش همه چیز است. بی جهت نیست که این گرایش برای سوسیالیست نشان دادن خود باید جنبش سرنگونی را سوسیالیستی ارزیابی کند. هویت سوسیالیستی خود را در سوسیالیست نشان دادن جنبش سرنگونی پیدا میکند. چنین گرایشی را نمیتوان چندان "ارشاد" کرد. نمیتوان نصیحت کرد. تغییر محصول ترویج و اقناع نیست. باید در مقابل این پراتیک پوپولیستی، یک پراتیک اجتماعی دیگر را قرار داد. چنین پراتیکی را تنها با پراتیک اجتماعی دیگری میتوان عقب زد. راه دیگری نیست!

سیاوش دانشور: از پلنوم ۱۴ تا امروز تغییرات زیادی صورت گرفته است. سخنرانی منصور حکمت در پلنوم ۱۴، یعنی آخرین پلنومی که در آن شرکت کرد، بسیار صریح و روشن است. این سخنرانی در واقع آخرین تلاش او برای تغییر نگرش و سبک کار و روش فعالیت حزب در جامعیت آن

سازمان کمونیستی گویا به پراتیک اجتماعی کمونیستی "می پیوندد". آگاه میشود. سازمان می یابد. این دو قطبی محصول یک نگرش جان سخت پوپولیستی است. این نگرش سازمان کمونیستی را منشاء مبارزه سوسیالیستی میدانند. کمونیسم را، علیرغم قسم خوردنهای متعدد جنبش قائم به ذات بخشهایی از کارگران نمیدانند. حزب همه چیز، جنبش هیچ چیز. این فشرده چنین نگرشی است.

این گرایشی است که امروز در حزب کمونیست کارگری مینای پراتیک است. اجزاء متفاوتش به روشنی قابل مشاهده است. ما این مباحث و انتقادات خود به آن را در کمیته سازمانده حزب کمونیست کارگری مطرح کردیم. با مقاومت سرسختانه ای روبرو شدیم. مقاومت بخش دیگر رهبری حزب کمونیست کارگری در مقابل تلاش ما برای تبدیل حزب کمونیست کارگری به حزب رهبر و سازمانده یک کج فهمی از نیازمندیهای پیشروی کمونیست کارگری نبود. بازتاب مقاومت سنتی دیگر در صفوف این جنبش است.

برای تغییر هر پدیده ای باید آن را شناخت. مساله این است که چپ رادیکال با عروج و گسترش جنبش سرنگونی در جامعه یک بار دیگر در سطح سیاسی سر بلند کرد. این چپ مسلماً نمیتوانست در همان قامت و مختصات رادیکال ترین بخش چپ رادیکال سالهای ۵۷ ظاهر شود. آن نوع از چپ رادیکال، چه پوپولیسم اش و چه در شکل غیر پوپولیسم اش شکست خورده بود. باز سازی اش در شکل گذشته ممکن نبود. عروج دوباره اش مسلماً با عاریه گرفتن تکه و پاره هایی از کمونیسم کارگری و

در باره برخی مسائل گرهی جنبش کمونیسم کارگری...

دارم و نه نمودی از آن میبینم.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری از ابتدا تلاش کرد اساس فعالیتش را روی این جنبه حیاتی قرار دهد. تاکیدات مکرر روی این موضوع و تلاش برای پیاده کردن زوایای آن را در داخل کشور در دستور گذاشت. ما ارکان اساسی فعالیت مان در جنبش کارگری را منکی به همین بحثها کرده ایم. علیرغم پیشروی اینجا و آنجا اما هنوز از یک وضعیت مطلوب و سنت قوی در این زمینه فاصله داریم و همین اساس بحثها و مشغله رهبری حزب را تشکیل میدهد. سر و سامان دادن به گرایش رادیکال و سوسیالیست طبقه، دخالت در مبارزات روزمره و جاری کارگران، تلاش برای بدست دادن اشکال مختلف شکل حزبی و توده ای طبقه کارگر، نقد گرایشات راست و امکانگرا و خط مشی سندیکالیستی، تلاش برای ایجاد و گسترش ارتباط با مراکز کارگری و فعالین کارگری، تلاش برای پاسخ به معضلات واقعی و روزمره مبارزه کارگری، تقویت جنبش کارگری و ... از جمله وظایفی است که ما روی آن کار میکنیم. ما عمیقاً معتقدیم که حزبی که نتواند بستر اعتراض کارگر علیه سرمایه داری باشد، هرچه باشد، حزب کمونیستی کارگری نیست. ایجاد سازمانهای متنوع کارگران و متحد کردن گرایش رادیکال و سوسیالیست طبقه، و به این اعتبار بمیدان کشیدن طبقه کارگر به صحنه سیاسی، یک رکن اساسی سازمان دادن انقلاب کارگری و استراتژی کسب قدرت سیاسی است. حتی برای سرنگونی رژیم اگر کارگر و کمونیسم نیروی محوری آن نباشد، بعد از سرنگونی امر پیروزی کارگری با موانع جدی روبرو میشود. حزب سیاسی کمونیستی کارگری، در عین حال

که در قلمرو سیاست سراسری طبقه را نمایندگی میکند، باید اساس قدرتش در جنبش کارگری باشد. تنها و تنها در اینصورت است که به نیروئی غیر قابل حذف در هر شرایط فرضی تبدیل میشود. ما با تمرکز روی بحث حزب رهبر - حزب سازمانده، که انسجام دادن به گرایش رادیکال و سوسیالیست طبقه از محورهای اساسی آنست، برای تغییر این واقعیت تلاش میکنیم.

عنوان "گرایشات بازدارنده" شاید دقیق نباشد. در حزب اتحاد کمونیسم کارگری فعلاً ما چنین معضلی نداریم. در احزاب دیگر من نمیتوانم دقیقاً اظهار نظر کنم. عموماً و بعنوان یک ناظر، باید به استراتژی و سیاستی پرداخت که این مسئله حیاتی را یا حاشیه ای میکند یا اساساً با توجهات و صدور قطعنامه هائی رضایت میدهد. در هر حال همین را هم نمیتوان "گرایش بازدارنده" نامید. اگر در استراتژی قدرت سیاسی این احزاب این جنبه جانی نداشته باشد، و یا اولویت درجه یک نباشد، آنوقت باید توضیح داد مکانیزم قدرتگیری و شروط اساسی به طرف قدرت رفتن این جریانات چیست؟ موضوع مهمتر رابطه عملی و اجتماعی هر جریانی با جنبش کارگری و خط مشی و سیاستی است که پیش میبرد. اگر حزبی مانند اکسیژن در فضای اعتراض کارگری حضور ندارد و یا محمل وحدت کارگر و اتحاد طبقاتی نیست، اگر حزبی کارگر پرستی و زیگراک زندهای ناموجه را بعنوان "سیاست کارگری" توضیح میدهد، اگر حزبی نبض اش با کارگر و اعتراض کارگر برای آزادی جامعه گره نمیخورد، دیگر از "گرایشات بازدارنده" سخن گفتن آوانس دادن است. کمونیسم غیر کارگری در اساس خود یا پرچم آزادی طبقه کارگر و به این اعتبار

کمونیسم کارگری تنها پروژه مقابل است. اما پروژه اتحاد صفوف کمونیسم کارگری با واکنش های متفاوتی مواجه شد. امید و بی اعتمادی و نقد "نستالژی" عکس العمل هایی به این پروژه بودند. تلاش ما برای در هم شکستن این روحیات و واقعیات اعتراضی ۱۳ آذر و تحولات پس از آن تلنگری به این سخت سری زد. بطوریکه حمید تقوایی در برخورد به مطلب سپاه اشاره کرد که "ما در سرنگونی رژیم و استقرار آزادی و برابری و رفاه! مشترکیم!؟ با این ارزیابی چگونه باید برخورد کرد؟ برای تقویت انسجام صفوف کمونیسم کارگری چه باید کرد؟ چه اهدافی قابل حصول اند؟ موانع کدامند؟

علی جوادی: مسلماً منظور منصور حکمت کمرنگ کردن یا بی اهمیت جلوه دادن "سر خط بودن" حزب کمونیست کارگری نبود. چنین ارزیابی را باید با فرض مجموعه مواضع و خط تا آنزمان حزب کمونیست کارگری درک کرد و مورد بررسی قرار داد. منصور حکمت بر "وحدت و ادامه کاری" حزب کمونیست کارگری تاکید عمیقی داشت. یکی از مخاطرات جدی ای را که این حزب را تهدید میکرد از دست رفتن یکپارچگی و انسجام سازمانی حزب میدانست. از این رو طرح "رهبری جمعی" را ارائه کرد. هشدارهای بسیاری به رهبری وقت حزب مبنی بر حفظ وحدت و انسجام رهبری حزب داد. تاکید بسیاری بر ایجاد جمعی نشسته در رهبری حزب و در مرکز حزب داشت. معتقد بود کار متمرکز و فشرده از نزدیک عامل مهمی در حفظ و نگهداری اتحاد حزب است. احترام و باور اعضای رهبری حزب به یکدیگر، برایش تعیین کننده بود. خطر شکل گرفتن شکاف و انشقاق در حزب را از جانب رهبری حزب میدانست. عمیقاً معتقد بود که حزب کمونیست کارگری را میتوان بر مبنای "برنامه" و مجموعه "مواضع" تاکنونی حزب و پراتیک اجتماعی آن حفظ کرد و به پیش برد.

آزادی جامعه نیست و یا میخواهد کارگر را نیروی ضمیمه اعتراض ملی و ناسیونالیستی و اهداف بورژوائی کند. تا به بحث ما مربوط است، ما با بقا سنتهای رادیکال چپ روبرو هستیم که در سازشی با کمونیسم کارگری قرار دارند. و بالاخره باید تاکید کرد چپ رادیکال نیز ویژن مخصوص خود را را به میان کارگران میبرد. این چپ رابطه اش با سنت سوسیالیستی طبقه کارگر سست است و اساساً خواهان آن نیست. نه تئوریش چنین مبنائی دارد و نه پراتیک اجتماعی اش اتومات چنین جهتی را میگیرد. چپ رادیکال همواره یا جنبش کارگری و سنت اجتماعی و سوسیالیستی کارگران را نمیبیند و تنها آن را بعنوان جزئی از اعتراض عمومی و ضد رژیمی برسمیت میشناسد، و یا عملاً در جنبش کارگری دنباله رو گرایشات سندیکالیستی میشود. در هر صورت، گرایش چپ رادیکال و سنتی سنخیتی با سنت اعتراض سوسیالیستی طبقه کارگر ندارد و ویژگیهای تحزب اش نیز همین چهارچوب را منعکس میکند.

یک دنیای بهتر: منصور حکمت در پلنوم ۱۴ اشاره ای به موقعیت حزب کمونیست کارگری میکند. میگوید: "من در جلسه دفتر سیاسی گفتیم: من مشکل سر خط بودن حزب کمونیست کارگری بعد از خودم را ندارم، الان هم سر خط نیست و آن موقع هم نیست. کمونیسم کارگری الان هم حاکم نیست، آن موقع هم نباشد. مهم وحدت و ادامه کاریش است." در صورتیکه کلیه بخشهای موجود کمونیسم کارگری بر تفرقه این صفوف پای فشاری میکنند پروژه حزب اتحاد

در باره برخی مسائل گرهی جنبش کمونیسم کارگری...

وجودی چنین پروژه ای است. رهبری این حزب بعضا کمترین پاسخی به اقداماتی که در این رابطه از جانب ما صورت گرفته است، نداده است. ما در موارد معینی با این رفقا رسماً تماس گرفتیم. اما این رفقا بدون رعایت استانداردهای سیاسی ناظر بر مناسبات جریان‌های سیاسی حتی پاسخی به تلاشهای ما ندادند.

به هر حال ما این پروژه را با قدرت به پیش خواهیم برد. باید بگوئیم به هر درجه ای از همکاری و اتحاد عمل و نزدیکی سیاسی و سازمانی که ممکن است، جامه عمل بپوشانیم. نباید منتظر شد تا همه موانع از سر راه برداشته شود و به یک "اتحاد بزرگ" دست یافت. باید به هر درجه ای که ممکن است چنین حرکتی را به جلو برد. هر دستاورد و پیشروی را زمینه پیشروی‌های بیشتر و فزاینده چنین روندی بنظر "تکانی" به سخت سری گرایش‌های بازدارنده درون این جنبش خواهد بود. آن‌ها را به دنبال این حرکت خواهد کشاند. مساله این جاست که هر گامی بجلو مستلزم شکاندن و ایجاد شکاف در "تخته یخهای" بسیاری است. در چنین مسیری نیرویی که در جلوی چنین حرکتی قرار گرفته است، با فشار مقاومت بسیاری مواجه میشوند. تردیدی نیست. تاکنون هم چنین بوده است. اما منفعت عمومی کمونیسم کارگری مستلزم هموار کردن چنین مسیری است. راه دیگری نیست!

سیاوش دانشور: من اظهار نظر حمید تقوایی را بیشتر یک خویشتن داری اپوزیسیونی در مقابل رژیم میبینم تا یک تجدید نظر در تبیین‌ها و سیاستها. چگونه میتواند حزبی که احزاب دیگر را "ناسیونالیست و قوم پرست" و نماینده "بورژوازی بزرگ"!! و این اواخر "پرو-رژیم" میداند، همزمان با همان نیروها "در سرنگونی رژیم و استقرار آزادی و برابری و رفاه" مشترک باشد؟ این یک تناقض درخود و یک

"کمونیسم کارگری" دارد. دومی را باید فرض گرفت. خلافت را باید اثبات کرد. اما تحقق امر آزادی و برابری و رفاه در حقیقت بیان بنیادهای معنوی و اجتماعی کمونیسم کارگری است. کدام نیرویی به غیر از کمونیسم کارگری خواهان تحقق امر آزادی و برابری و رفاه است؟ این جوهر تلاش جنبش کمونیسم کارگری است. اگر ایشان چنین ارزیابی و اشتراک منفعتی را از سر "آژیناسیون" در مقابل خزعبلات ارگانهای رژیم گفته نشده باشد و به معانی سیاسی و عملی آن پرداخته شود، ایشان هم باید به این پروژه روی آورد. باید از طرح اتحاد و همکاری صفوف کمونیسم کارگری استقبال کند. خوشبختانه باید گفت علیرغم سخت سری‌های این جریان ما شاهد تغییراتی، هر چند جزئی - و شاید هم موقت، در صفوف این حزب هستیم. در اعتراضات ۲۸ دسامبر ما برای اولین بار شاهد شکسته شدن دیوارهای "خصوصیت" و "نفرت" در این جنبش بودیم. این تحولی کوچک اما امیدوار کننده در جهت مثبتی است.

در مجموع دو فاکتور این وضعیت را میتواند تغییر دهد. فشار واقعیات مادی از یکطرف و از طرف دیگر نقد و قرار دادن پراتیک همه جانبه و متفاوت و تلاش برای تحقق هر درجه از انسجام و اتحاد عملی سازمانی و حزبی که ممکن و دست یافتنی است.

رهبری کنونی حزب کمونیست کارگری در حال حاضر بیش از هر بخش دیگری در مقابل این پروژه ایستادگی میکند. سیاست کنونی این حزب انکار

اجتماعی متفاوت ارزیابی کردند. بخشی این تلاش را امری غیر ممکن قلمداد کردند. مطلوبیتش را انکار کردند. بخشی آن را ناشی از روحیات نسنالژیک ارزیابی کردند. ارزیابی‌ها متفاوت بوده است. اساساً مقاومت و انکار. اما این واکنش‌ها را ما بیشتر در صفوف "رهبری" این جریان‌ها شاهدیم. پایه این جنبش که بیشتر تحت فشار ملزومات عینی و نیازمندیهای مادی پیشروی کمونیسم کارگری قرار دارد، به گونه ای دیگر برخورد کرده است. از این پروژه بعضاً استقبال کرده است. خواهان گسترش ابعاد این پروژه است.

اتحاد و انسجام صفوف کمونیسم کارگری یک ضرورت حیاتی جنبش ما است. چه کسی آن را درک کند، چه کسی آن را درک نکند. بالا بردن عیار انسجام و نزدیکی صفوف کمونیسم کارگری یک ضرورت پایه ای پیشروی کمونیسم کارگری است. تأمین هر درجه از این هدف برای ما یک گام به جلو است. زمانی حزب کمونیست کارگری تنها بخش تحزب یافته این جنبش بود. این واقعیت تغییر کرده است. کمونیسم کارگری دارای بخشهای متعددی است. این گرایش‌های علیرغم تفاوتها، علیرغم تغییر و تحولاتی را که از سر میگذرانند، **کماکان در حال حاضر نیروهای متفاوت یک جنبش اجتماعی هستند.** هیچ عاملی به غیر از سکتاریسم و خرد نگری و منافع کوتاه نظرانه مانع رشد چنین پروژه ای نیست.

حمید تقوایی در مطلبی در مقابله با اراجیف ارگانی از سپاه پاسداران بر مساله "توافق" بخشهای مختلف کمونیسم کارگری در تحقق امر آزادی و برابری و رفاه اشاره میکند. ایشان یا سر سری به چنین مفاهیمی اشاره میکند یا درک و شناخت دقیقی از مبانی و برنامه

متاسفانه تاریخ حزب کمونیست کارگری بعد از منصور حکمت تحقق سناریویی بود که منصور حکمت برای اجتناب از آن تلاش بسیاری کرد. ما نتوانستیم حزب کمونیست کارگری را یکپارچه حفظ کنیم. این انشقاقات تأثیری منفی در نقش و قدرت عملکرد کمونیسم کارگری در جامعه بجا گذاشته است. در این چهارچوب ما به سهم خود با برخوردی انتقادی به گذشته تلاش کرده ایم که جلوی تعمیق این روند و انشقاق بیشتر را بگیریم. یک پروژه مهم حزب اتحاد کمونیسم کارگری مقابله با چنین روندی در صفوف جنبش کمونیسم کارگری است.

در حال حاضر دو پروژه بطور اساسی در صفوف کمونیسم کارگری در قبال این واقعیت عمل میکند. گرایشی که معتقد است کمونیسم کارگری با هر انشاقی از آن خود را "فویتر و مستحکم تر و پرولتری تر" شده می‌یابد. خودش را تنها نیروی جنبش کمونیسم کارگری میداند. هر اختلاف سیاسی و تاکتیکی را به مهر "راست" و "ضد مردم" و "پرو رژیم" و "دشمن مردم" مزین میکند. و در طرف دیگر گرایشی که تلاش میکند عقلانیت و اصولی گری کمونیستی را در این جنبش تقویت و حاکم کند. تلاش میکند که جلوی روند انشقاق و تکه پاره شدن کمونیسم کارگری را سد کند. تلاش کند تا بخشهای مختلف این جنبش بتوانند بر تفرقه و تشتت کنونی فائق آیند. این نگرش را حزب اتحاد کمونیسم کارگری نمایندگی میکند.

همانطور که اشاره کردید واکنشها به این پروژه متفاوت بوده است. بخشی این تلاش را مخرج مشترک گرفتن میان جنبشهای

در باره برخی مسائل گرهی جنبش کمونیسم کارگری...

به این پروژه برخورد کردند، نه تفاوت‌های سیاسی و تئوریک شان را دور انداختند و نه منافع استراتژیک و واحد جنبش کمونیسم کارگری را از قطب‌نمای سیاسی شان کنار گذاشتند. یک وجه دیگر این خوشبینی واقعیت عملی و اجتماعی مبارزه با جمهوری اسلامی است که بطور غیرقابل اجتنابی نیروها را در یک مدار معین به خط میکند. برای این دسته تبیین‌های تاکتونی از جدائیه کاملاً پذیرفته نشده و حتی در پراتیک شان تأثیر جدی نگذاشته است. همه روی این تأکید دارند که جنبش ما بدون یک قدرت یکپارچه و واحد با کادرهای قوی شانس ندارد. به نظر من ما اتفاقاً نیاز داریم برای اینکه اختلافاتمان روشن باشد و

جامعه از آن تصویر روشنی داشته باشد، بدواً اشتراکاتمان را تأکید کنیم. امروز اگر کسی وجدان خود را قاضی کند و نتیجه نگیرد که این پروسه جدائیه همه را تضعیف کرد و به امکان مانور و قدرت عمل و جایگاه این جریان ضربه زد، به چنین کسی راستش هیچ امیدی نمیتوان داشت. اما اگر تبیین متفاوتی داریم و ادعان میکنیم که این ماجراها و سیاست‌هایی به ما ضربه زدند و نیرویمان را هدر برد، آنوقت باید با تمام سلامت سیاسی و اخلاقی و تعهد کمونیستی بنشینیم و راه حلی برای این موضوع ارائه دهیم. برای سالم کردن فضای سیاسی میان نیروهای کمونیسم کارگری تلاش کنیم. مسئولیت کمونیستی و شهادت سیاسی و تعهد به ایفای نقش در تحولات ایران به نفع کارگر و کمونیسم، این امر را برای هر کسی که در این نقد شریک است الزامی میکند.

یک سوال باقی میماند و آن اینست که آیا این نوع نگرش توهم نیست؟ آیا این سنت‌های سیاسی معرفه و غیر کمونیستی کارگری نیستند که در این احزاب امروز تعین یافتند و کمابیش در تاریخ این حزب وجود داشته اند؟ و ... پاسخ من اینست که اتفاقاً منصور حکمت این را دیده بود. اینکه باید همواره "فرمان" را نگه داری که اینطرف و

بوجود آورد. اما اینها هنوز به معنی اتحادی وسیع تر نیست. اتحاد این جنبش به معنی گسترده آن، در صورتی که این جریان‌های علیرغم چپ و راست زدن روی چهارچوب‌های معرفه کمونیسم کارگری باقی بمانند، در دوره ای به واقعیت نزدیک میشود که منافع کل جنبش طبقاتی این نیروها را سر دو راهی بگذارد.

برخوردهای تاکتونی به پروژه اتحاد کمونیسم کارگری عمدتاً دو دسته اند: دسته اول، علیرغم تفاوت در تبیین نقطه عزیمت شان را معیارهای دلخواهی و روش و سنن چپ رادیکال به این موضوع قرار داده اند. ناچار شده اند برای ترسیم موقعیت خود و دادن حقانیت به سیاست‌های تاکتونی خود، طرف مقابل را اختیاری به هرچه که مایل اند منتسب کنند. قطبی کردنی‌های بیمورد و ناموجه و اختیاری و ایجاد و تقویت نوعی دشمنی ویژگی عام این دیدگاه است. خط مشی عمومی این دسته ایجاد فاصله و حتی تعمیق فاصله بین بخش‌های مختلف کمونیسم کارگری است. دسته دوم، مسئله را غیر سیاسی و عمدتاً "ایدئولوژیک" و مکتبی و شخصی میکند و در همین چهارچوب فکری عدم اعتماد به افراد را مبنای حرکت خود قرار میدهد. توجیه خود و وضعیت روز خود را جای مسائل واقعی و دنیای واقعی میگذارد. در اشکال افراطی آن، خط زدن این احزاب را بعنوان جریان‌های بیرون سنت کمونیستی کارگری بیان میکند و البته آلت‌ناتیو عملی و چشم انداز بلافلسفی را هم نمیتواند در مقابل بگذارد. دامن زدن به بی اعتمادی و ناامیدی نتیجه محتوم این دسته از نظرگاهها است. اما آنهایی که با امید و خوش بینی

در یک رابطه دوستانه و سیاسی بعنوان احزابی که بهم نزدیک ترند قرار گیرند. در جاهای معینی متحد ظاهر شوند و از هرز نیرو و ضعیف ظاهر شدن جلوگیری کنند. امکان دارد که در سطح کمپین‌ها و قلمروهای تک موضوعی، که در اساس یک بحث و سیاست را طرح میکنند، همکاری فشرده تر داشته باشند. میشود آگاهانه برای بازسازی ستون‌های اعتمادی که فروریخته است یا ضربه دیده است تلاش کرد و هر جریان راسا و مستقل از بقیه روش دیگری را برگزیند. میتوان در بررسی و نقد سیاسی همدیگر منصف بود و هیچ نوع کینه و غرض ورزی را بروز ندارد و یا دستکم رهبری این احزاب نقش خود را در دامن زدن به این روشها ایفا کنند. در عین حال میتوان آگاهانه برای انزوای سنت‌های فرقه ای و غیر کارگری تلاش کرد و تصویر اجتماعی تر و رادیکال تر و در عین حال زمینی تر کمونیسم کارگری را به میان جامعه برد. ایجاد دیالوگ سیاسی بین رهبری و کادرهای این سه حزب و رفقای دیگر این جنبش را تسهیل و ترغیب کرد. اختلافات سیاسی واقعی و تئوریک را بدون ابهام به بحث گذاشت و نقد و بررسی را مجدداً به ویژگی عادی کمونیسم کارگری در یک تصویر کلی تبدیل کرد. میتوان بعنوان مسئول ترین جریان و نیروی اپوزیسیون شناخته شد و برای این امر اقدامات و روش‌های معینی را بکار برد. در یک کلام، آنچه قابل حصول است تماماً به پراتیک تک تک ما و اراده ای برای تغییر گره میخورد. من تردیدی ندارم که تمایلی وجود دارد که اتفاقاً هیچ چیز در این راستا "قابل حصول" نباشد. این سیاستها با بنیانهای فکری چپ رادیکال در تناقض قرار دارند. اما این خط و نگرش نه کل جنبش کمونیسم کارگری است و نه افقی دارد. در این قلمروها که میتوان تدقیق کرد میتوان تلاش کرد و تغییرات جدی

غیر ممکن تاریخی است. اگر این اظهار نظر حاصل نوعی تجدید نظر اعلام نشده و تعیین سیاستی جدید و معقول و در خدمت منافع دراز مدت جنبش کمونیسم کارگری باشد، باید از آن استقبال کرد. اما ما هنوز سندی سیاسی و یا تلاشی مکتوب در این زمینه ندیدیم و سیاست عملی شان براساس همان دیدگاههای اعلام شده در مورد دیگر احزاب است. من به این رفقا توصیه میکنم همین نکته اعلام شده را مبنای کارشان قرار دهند و مابقی سیاستها و روشها را براین اساس تغییر دهند. اگر این اظهار نظر صرفاً در برابر جمهوری اسلامی نباشد، و به یک تعارف اپوزیسیونی محدود نماند، انتظار اینست که تغییر در سیاستها و تجدید نظر در رفتار سیاسی را شاهد باشیم. من تردید ندارم این هم بفع حککا ایران است و هم از جانب جنبش وسیع کمونیسم کارگری به آن مثبت نگریسته میشود.

برای تقویت انسجام صفوف کمونیسم کارگری چه باید کرد؟ چه اهدافی قابل حصول اند؟ موانع کدامند؟ مانع اصلی همین دیدگاهها است که موجودند و شما به پاره ای از آنها اشاره کردید. نوعی رقابت سازمانی و تلاش برای تضعیف و حتی نابودی دیگران و اثبات خود بعنوان تنها حزب نماینده کمونیسم کارگری بجای تلاش برای انسجام دادن به کل این جنبش و به این معنا نشان دادن قدرت رهبری و نقش حزبی خود. روشن است که امروز اختلاف در دیدگاهها، متد، نظریات سیاسی، تاکتیک‌ها، نوع رهبری، سبک کار و تئوری تحزب و غیره موجوداند. اما هنوز این احزاب در مجموع فعالیتشان را با چهارچوب‌های کمونیسم کارگری بیان میکنند. مثلاً عملی است که این احزاب

در باره برخی مسائل گرهی جنبش کمونیسم کارگری...

زمانیکه کمونیسم کارگری در این عرصه خط مشی سیاسی - سازماندهی خود را حاکم نکند، ما شاهد تداوم چنین وضعیتی خواهیم بود. هماهنگی بخشهای مختلف کمونیسم کارگری یک فاکتور است، اما فاکتور تعیین کننده نیست. مسائل سبک کاری بنظر من اساسی است. بطور مثال ما در کمپین ۱۰ اکتبر، روز جهانی علیه اعدام، توانستیم حرکت عمومی خوبی را سازمان دهیم. توانستیم تاثیر مثبتی بر افکار عمومی در این جهت بگذاریم. کلید موفقیت این کمپین این بود که قادر شدیم رسانه ها و اهرمهای تاثیر گذاری بر جامعه را در این زمینه به تحرک در بیاوریم. اما به میدان کشیدن و سازماندهی توده مردم معترض ظرایف خاصی دارد که باید با آن بیشتر آشنا شد.

بهر حال اگر شاهد تلاشی برای تغییر این واقعیات نیستیم باید نتیجه گرفت که توقعات هم افت کرده است. و این برای جنبش ما بشدت مضر است. ما جنبش توقعات بالا و انتظارات بزرگ هستیم. حوزه کار در خارج کشور برای ما بطور قائم به ذات حائز اهمیت است. چند میلیون ایرانی در خارج کشور زندگی میکند. این مردم از جمهوری اسلامی بیزارند، میتوانند یک نیروی تعیین کننده در سرنوشت سیاسی آتی جامعه ایران باشند. این نیرو در حال حاضر بعضا تحت تاثیر فکری و سیاسی ناسیونالیسم پروغری و نیروهای ملی اسلامی قرار دارد. کمونیسم کارگری توانسته است خودش را مطرح کند، جا بیندازد، اما باید رهبری و هدایت سیاسی این نیرو را در دست داشت. این برای ما یک عرصه مهم کار است. با سبک کار آکسیونستی نمیتوان به اهداف مورد نظر دست یافت. جنبش ما نیازمند یک تغییر ریل سبک کاری در این عرصه است.

سپاوش دانشور: من خیلی ساده فکر میکنم جنبش ما میتواند با اقداماتی بسرعت فضای اپوزیسیون را تسخیر کند، نیروی وسیع به میدان

است. اما علاوه بر این مسائل سبک کاری عمده ای هم در این زمینه بطور ویژه دخیلند. جنبش ما در عرصه سازماندهی توده ای در خارج کشور تاریخا با مشکلات عدیده ای در این عرصه مواجه بوده است. تاکیدات منصور حکمت در این زمینه حتی در خود حزب کمونیست کارگری توسط مسئولین اجرایی وقت به نقشه عمل و طرحهای اجرایی مشخص تبدیل نشدند. ایجاد نشریه سراسری فارسی زبان، شکل دادن به ابزار تاثیر گذاری گسترده بر افکار عمومی جامعه، ارائه طرحهای متعدد "حزب و جامعه" بمنظور به میدان کشیدن ایرانیان خارج از کشور از جمله این طرحها بودند که هرگز عملی نشدند.

از طرف دیگر سبک کار آکسیونستی یک بیماری بارز در جنبش ماست که به درجات مختلف در بخشهای این جنبش جاری است. حزب کمونیست کارگری بجای نقد این سبک کار عملا آن را در جوانب مختلف تئوریزه کرده و به مبنای پراتیک سازمانی خود ارتقاء داده است. در این سبک کار نیروی سازمانی از یک آکسیون به آکسیون دیگر کشیده میشود. تلاش پایه ای برای سازماندهی و به میدان کشیدن مردم معترض به جمهوری اسلامی صورت نمیگیرد. طبیعی است که در این سنت نیروهای سازمانی به تدریج تحلیل میروند. خسته و پراکنده میشوند. طبیعی است که ما به تدریج شاهد برگراری آکسیونهای کوچکز و کوچکز هستیم.

تغییر این واقعیت به عوامل متعددی گره خورده است. تا

کارگری امروز همان نیست که قبلا بود. یک روند دگرپرسی در بخشهای مختلف آن در جریان است که هنوز به یک فرجام قطعی نرسیده است. سیاستها و روشهای موجود در مواردی به دوران پیشا کمونیسم کارگری متعلق اند. اما هنوز تعین اساسی نیافته اند و به یک معنا کاملا روی پای خود نایستاده اند. پائی در قدیم و پائی در دوره حاضر دارند. مسئله حتی به اختلاف تبیین ها مربوط نمیشود. سیاستها معمولا بازتاب منافع واقعی و مادی هستند و بدوا ریشه در تناقضات و کشمکشهای اجتماعی دارند. آنچه امروز ما در مورد آن سخن میگوئیم چهارچوبهای اجتماعی و طبقاتی و مواضع سیاسی و برنامه ای است که یک سنت سیاسی معین و یک گرایش و جنبش اجتماعی معین را هویت میدهد و نه دیدگاههای بخشا متناقض و متضاد در درون آن.

یک دنیای بهتر: انشقاق در صفوف کمونیسم کارگری از قدرت عمل این جنبش به طور بارزی کاسته است. جنبش ما قابلیت بسیج اجتماعی خود را در سطح خارج از کشور به درجاتی از دست داده است. اذعان به این واقعیت خود حتی با سرسختی های معینی در بخشهای مختلف کمونیسم کارگری مواجه میشود. برخی معتقدند با هر انشقاقی تقویت میشوند! چه عواملی موجب چنین ارزیابی های هستند؟ آیا توقعات هم در این جنبش افت کرده اند؟ برای تغییر این وضعیت چه راههایی را پیشنهاد میکنید؟

علی جوادی: آنها که برای "تقویت" خود به انشقاق در صفوف کمونیسم کارگری نگاه میکنند، امیدوارم راههای دیگری برای "تقویت" خود جستجو کنند! انشقاق مسلما یک فاکتور در تضعیف قدرت عمل مبارزاتی این جنبش در خارج از کشور بوده

آنطرف نرود. اما همان منصور حکمت معتقد بود کسانی که یک دنیای بهتر را برنامه عمل خود قرار داده باشند، نمیتوانند زیاد چپ و راست بزنند. میتوانند حول آن متحد باشند و برای پیروزی بجنگند. او هشدار داد که اختلاف نظر و تبیین امری طبیعی است و باید رهبری حزب این را در سیستمش ملحوظ کند. به نظر من اگر حزب ما بجای انشعاب به سمت یک حزب سیاسی قوام یافته با در نظر گرفتن مکانیزم طرح علنی دیدگاهها و حتی فراکسیونهای مختلف میرفت، جناح بندیهای سیاسی میتوانستند در تعادل معینی قرار بگیرند. انشعاب و جدائی ها اجتناب ناپذیر نبودند. هنوز هم جدائیهای تحمیلی بر ضرورت داشتن سیستمی که فشار درونی را دفع میکند و اتحاد حزب را روی سیاستهای اصولی نگاه میدارد تاکید میکند. و بالاخره همه اینها به ما نمیگوید که ممکن است جناحهایی از این جریان راه دیگری را برگزینند و کلا پدیده دیگری بشوند. اما تا آنزمان و با فرض چهارچوبها و معیارها و مبانی کمونیسم کارگری میتوان یک اتحاد در ابعاد مختلف ایجاد کرد و یا درعین استقلال سیاسی و تشکیلاتی در پروسه ای آگاهانه و سنجیده به سمت آن رفت. این نکته را نیز باید اضافه کرد که ساده ترین کار دادن حکمی تئوریک برای رد این و آن است. این لازم است اما کافی نیست. اگر پراتیک عمومی هر جریان معین، با فرض اختلافات و سایه روشنها، بطور واقعی در تقابل با پراتیک جنبش کمونیستی کارگری قرار نگرفته است و خود را اجتماعا به این عنوان بازنمیشناساند، دیگر صرف حکم تئوریک ما را مجاز به صدور حکم سیاسی نمیکند. بلکه داشتن نگرش عمیق تر و مسئولانه تری را از ما طلب میکند. خلاصه حرف من اینست که کمونیسم

در باره برخی مسائل گرهی جنبش کمونیسم کارگری...

ویژه یک رگه و سنت خاص نبود بلکه امری بود که در بسترهای اصلی سیاسی و جنبشهای مختلف اتفاق افتاد. در کمپ راست و ناسیونالیسم شاهد انواع جدائی ها بودیم. در میان قوم پرستان کرد از حزب دمکرات تا زحمتکشان جدائی های همراه با برخوردهای فیزیکی و غیر متمدانه را شاهد بودیم. در کومله و حزب کمونیست ایران جدائی داشتیم و هنوز عده ای در حال رفتن هستند. در میان جمهوریخواهان انواع جدائی ها و اختلافات حاد را داشتیم. کمونیسم کارگری هم دچار انشعاب و جدائی شد. امید جامعه مجموعا به کمونیسم کارگری ضربه خورد. حزبی قوی و مورد توجه به احزابی ضعیف بدل شدند. نیروهای حزب بخشا ناامید شدند. اما نیاز به ما در جامعه و تلاش ناگزیر کارگر و بخش پیشرو جامعه، کمونیسم و سیاست کمونیستی را میطلبید. به این معنا سیاستهایی که زمانی در قالبی عمومی طرح شده بودند، تدریجا به پرچمهای اعتراضی در جامعه تبدیل شدند. به این اعتبار کمونیسم کارگری در داخل کشور علیرغم تضعیف و پراکندگی ناشی از انشعاب حاشیه ای نشد. این سوبسید اوضاع، بن بست راست، اعتبار عمومی تر کمونیسم منصور حکمت به همه ما بود.

در خارج ما ضعیف شدیم. در مواردی جایگاهمان را از دست دادیم. ابزارهایی را که ساخته بودیم نتوانستیم حفظ کنیم. نیرو از دست دادیم. اما مجموعا تلاشی که جنبش ما میکند شاید به لحاظ کمیت در مواردی بیشتر هم شد اما بخش زیادی از آن تکرار و هرز نیرو است. از تلویزیونها و نهادها و نشریات و غیره بگیرد تا هزینه کردنها و دودینها برای جبران ضررها و تلاش برای دخالت موثر در صحنه سیاست. در جامعه ایران تلاشهای مختلفی بکار بسته شد و الگوهای تثبیت شدند. نکته ای که جدائی ما را با دیگران متفاوت میکند، اینست که نه نقطه عزیمت اختلافات ما با آنها مشترک بود و بستر فکری و جهانی واحدی داشت، و نه هیچ بخش این جنبش، علیرغم وجود اختلافات و طرح سیاستهای نادرست غیر کمونیستی کارگری، منجر به بیرون افتادن کامل از سنت واحد کمونیسم کارگری شد. همین نکته اساسی میتواند منشا برخورد مسئولانه ای به کل ماتریال انسانی و کادری این جنبش شود و در پرتو تجارب تلخ تاکتونی به تلاش در جهت کاهش لطمات و ترمیم آگاهانه آنها کمک کند. *

لابد منشا تقویت و عدم تقویت را حاکم شدن نظریات خودش میدانند! تقویت اما یک مسئله ریاضی و امری مربوط به کمیت است. بالاخره تقویت حزب را باید درگسترش اعضای آن، مقبولیت بیشتر اجتماعی آن، سنت دار شدن بیشتر آن، امید بستن بیشتر جامعه به آن، کمک مالی بیشتر به حزب و برخورداری از اهرمهای جدیدتر دسترسی به جامعه، و از همه مهمتر جایگاه و مکان حزب در سازماندهی اعتراضات کارگر و زن و جوان و دانشجوی در جامعه دید. چگونه میتوان "تقویت" شد اما قدرت عمل ات بارها کاهش یابد؟ چگونه میتوان ادعای "تقویت" داشت اما در نظر و دید جامعه و دوست و دشمن به نیروی قابل اعتماد تر و قویتر تبدیل نشده باشی؟ ریشه این ارزیابیها همانطور که اشاره کردم توقع پائین از خود و از حزب است. تمام مسئله اینست که آیا با این توقع و نشستن در باد تغییرات کمی در مبارزه اجتماعی و انتظار مقدرات سیاسی را کشیدن، پاسخ میدهد یا نه؟ اگر نه، همت میخواهد که برای تغییر آستین بالا زد و نیروی فعاله آن را بیدار کشید. پاسخ برخی از نکات مطرح شده در سوال را در سوال قبلی دادم و از تکرار اجتناب میکنم.

اما یک نکته را در پایان میخواهم اشاره کنم. در این دوره و بنا به تحولاتی که جهان و منطقه از سر گذراند، جریانات سیاسی عموما دچار انشعابات و جدائی شدند. این

بکشد، و اختلافات و بحثهایش را هم پیش ببرد. توقعات شما هراندازه بالا باشد و هر اندازه بلند پرواز باشید، نهایتا باید روی زمین و با اتکا به انسانهای واقعی کار و امرتان را پیش ببرید. اگر توان واقعی تان کافی نباشد، خوب توقع ها را پائین می آورید. لابد در تلاش و شادابی و تعجیل سیاسی تان افت مشاهده میشود، و لابد هر پیشروی کوچک را "بزرگ" میبینید! آنجا که واقعیت اجتماعی را نمیتوانید تغییر دهید شعار میدهید و بر عزم خود تاکید میکنید! عملا وارد سنت سیاسی و تشکیلاتی دیگری میشوید و نگهداشتن حزب جای دخالت حزب در جامعه را میگیرد. حزب همه چیز میشود. افت توقعات سیاسی و به عبارتی "جونوریسم" با خود فرهنگ دیگری را می آورد و به سهم خود تبعات منفی دیگری را ببار می آورد.

اینکه هنوز کسی علیرغم ضعیف شدن هنوز خود را قوی بداند و بر تقویت اش تاکید کند، اگر یک لچ بازی سیاسی با خودش نباشد،

گزارش: هزاران نامه اعتراضی در محکومیت سوقصد به مجید حمیدی و برای آزادی فعالین کارگری ۴ فوریه ۲۰۰۸

سایت بین المللی کارگری لیبر استارت کارزاری بین المللی را در محکومیت سوقصد به جان مجید حمیدی و نیز تداوم بازداشت فعالین کارگری از جمله محمود صالحی و منصور اسانلو از ۲۳ اکتبر ۲۰۰۷ تا ۳ فوریه ۲۰۰۸ ادامه داده است. تا پایان این کمپین در ۴ فوریه ۲۰۰۸، تعداد ۳۲۶۷ نامه اعتراضی از جانب فعالین کارگری از اقصی نقاط جهان به مقامات جمهوری اسلامی، از جمله احمدی نژاد، خامنه ای، شاهرودی و سفیر دائمی جمهوری اسلامی در سازمان ملل، و نیز مسئولین گروه کارگری سازمان جهانی کار و نیز شاخه آزادی انجمنهای آی ال او از طریق کمپین لیبر استارت ارسال گردیده است. فعالین و سازمانهای کارگری و اجتماعی از کشورهای زیر پیامهای اعتراضی خود را اعلام نمودند: آفریقای جنوبی، آلمان، ایران، الجزایر، استرالیا، ایالات متحده، ایتالیا، ایرلند، اندونزی، آرژانتین، اکوادور، اریتره، اسپانیا، استونیا، اسرائیل، اسلواکیا، اسلونیوا، ایسلند، آروبا، اتریش، اوکراین، امارات متحده عربی، آذربایجان، اروگوئه، اوگاندا، باهاما، بلژیک، بلیز، بنین، برمودا، برزیل، بریتانیا، پاکستان، پرو، پرتغال، پورتوریکو، تایلند، تاجیکستان، تایلند، دانمارک، جامائیکا، روسیه، زیمبابوه، زلاند نو، ژاپن، سریلانکا، سوئد، سوئیس، سن مارتین، شیلی، صربستان و مونتنگو، فنلاند، فرانسه، فیجی، عمان، غنا، کانادا، کیپ ورده، کیمن آیلند، کوک آیلند، کوستاریکا، کرواتی، کنیا، کره، کریبیاتی، لائوس، گواتمالا، مالزی، مالتا، ماریتوس، مولدوا، مکزیک، نامیبیا، نیپال، نروژ، نیجریه، ونزوئلا، هندوستان، هنگ کنگ و یونان. این کمپین همزمان بزبانهای فرانسوی، انگلیسی، اسپانیایی، آلمانی، ایتالیایی و نروژی سازمان داده شده بود. پیگیری نتایج این کمپین کماکان از طریق سازماندهندگان آن دنبال خواهد گردید. **کمپین عفو بین الملل در حمایت از صالحی و اسانلو کماکان ادامه دارد:**

Amnesty International: http://www.amnesty.org.uk/actions_details.asp?ActionID=386

Mansour Osanloo and Mahmoud Salehi – Iran: [Send a message of hope | Send an appeal to the Iranian authorities http://www.amnesty.org.uk/actions_details.asp?ActionID=352](http://www.amnesty.org.uk/actions_details.asp?ActionID=352)

<http://www.etehadbinalmelali.com/INDEXI.htm> info@workers-iran.org اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران در ایران

نامه ها

سیاوش دانشور



ماندانا از کرج

سیاوش عزیز، سلامی گرم از هوای سرد اینجا و موج نگرانی در مورد دوستان دانشجو. اینروزها خبر و بیشتر شایعات در مورد شکنجه ویژه برخی از دانشجویان دستگیر شده و تلاش برای راه انداختن برنامه های اعترافات است. تهمت زنی اینجا و آنجا شنیده میشود. چگونه باید این تبلیغات را خنثی کرد؟ دوستون دارم. ماندانا از کرج.

ماندانا عزیز،

دوستان آزادیخواه و برابری طلب در اینمورد اظهار نظر کردند و من نیز در مقالات قبلی اشاره ای به این موضوع داشتم. تردیدی نیست که اینگونه نمایشات بحدی نخ نما شده است که حتی از جانب قدیم شکنجه گران حکومتی و تازه "اصلاح طلب" هم پذیرفته نمیشود. تکلیف مردم مخالف جمهوری اسلامی روشن است. این اقدامات رسوا است. هیچ بنی بشری در حالت متعارف علیه وجدان و عقاید خود حرف نمیزند. هیچ کسی "اعتراف" زیر شکنجه را با حقیقت عوضی نمیگیرد. این دانشجویان فرزندان و برادران و خواهران ما و همزمان ثابت قدم جنبش آزادی و برابری در ایران هستند. جمهوری اسلامی باید بداند هر اقدام اینچنینی با موجی از نفرت روبرو میشود. تلاش رژیم اسلامی اینست که دستگیری، آدم ربائی، شکنجه و آزار عزیزان ما را پوششی "امنیتی" بدهد. تلاش میکند این اقدامات وحشیانه را توجیه کند و بر اعمال جنایتکارانه اش در دستگیری جوانانی که به متمدنانه ترین شیوه از خواست اکثریت عظیم مردم دفاع کردند، رنگ کشف "براندازی" و رابطه با جریانات "برانداز" بزند. تلاش میکند برای این عزیزان "پرونده سازی" کند و اقداماتش را توجیه کند. ما

بیشتر حواست را جمع کن تا بلایی سرت نیاید! این سر راست ترین جوابی است که از دهن یک سرمایه دار می توان شنید. این اقدام شنیع را باید محکوم کرد. به راستی که هیچ کلمه ای قادر به تصویر کردن ظرفیتهای کثیف این جانوران سرمایه دار را ندارد. علی طاهری

علی عزیز،

فرهنگ و اخلاقیات و برخورد سرمایه دار و دولتش با کارگر نمیتواند جدا از نگرش بنیادی سرمایه به کارگر باشد. وقتی کارگر برای سرمایه دار تنها موجودی است که کار میکند و ارزش میآفریند و لاغیر، وقتی حرمت و انسانیت و هویت اجتماعی کارگر برای سرمایه دار سر سوزنی ارزش ندارد، نباید انتظار داشت در تبلیغات به اصطلاح "ایمنی محیط کار" از این فراتر رود. محیط کار در ایران یک کشتارگاه تمام عیار است. بسیاری از کارگران که جان سالم بدر میبرند و دچار نقض عضو میشوند، در یک سیر کشف و فرسایشی دواندن و تحقیر قرار میگیرند و نهایتاً به امان خدای سرمایه داران در خیابان رها میشوند. این تبلیغات میخواهد بگوید که نقض اعضا و قتلهای محیط کار ربطی به عدم وجود امنیت محیط کار ندارد و از "ناتوانی ذهنی کارگران" و "اتفاقات" نتیجه میشود. در صورتی که بتوجهی به سیستم ایمنی محیط کار، حتی با همان استانداردهای عهد بوقی خودشان، دقیقاً ریشه در این دارد که سهم سود سرمایه دار بیشتر و بیشتر شود. تردید نباید داشت که این نوع تبلیغات مضحک و برخوردارنده تنها نفرت کارگر را از سرمایه دار و نظامشان تعمیق میکند. موفق باشید.

خبر از سنندج

شوان سور

کارگران شاغل کارخانه شاهو شهر سنندج در تاریخ ۰۱۳-۰۱۱

۸۶ از ساعت ۱۰ صبح الی ۲۱ در محیط کارخانه به خاطر عدم پرداخت حقوق معوقه و ندادن بن کارگیشان دست از کار کشیدند و بمدت ۲ ساعت تجمع اعتراضی را سازمان دادند. در این راستا یکی از نمایندگان کارگران با مدیریت چندین بار تماس تلفنی گرفتند که در نتیجه وعده داده شد که از طرف کارفرما که تا روز دوشنبه ۱۵-۱۱-۸۶ به مطالبات کارگران رسیدگی شود. خبر دیگر اینکه طی همین تجمع کارگران باز نشسته شاهو که تعدادشان ۳۲ نفر بودند در محل کارخانه حضور پیدا کردند و خواستار دریافت سنوات کاری خود از کارفرما شدند و اعلام کردند تا زمانی که سنوات خود را دریافت نکنیم تسویه حساب نخواهیم کرد. در این تجمع تعداد کارگران هفتاد نفر بود. به کارگران بازنشسته هم وعده رسیدگی در روز دوشنبه داده شد. ضمناً سه نفر از کارگران کارخانه پریس به سرکار بازگشتند.

شوان عزیز،

با تشکر از اخبار و با آرزوی موفقیت و پیروزی شما.

فساد در سپاه

فرید فریاد

پس از مدتها که خبر های متعدد در خصوص فساد در نیرو های سپاه پاسداران به گوش می رسید، سرانجام با خبر شدیم که چندی پیش مقامات و مسئولین سپاه و بسیج در نواحی مختلف تهران بزرگ به دلیل فساد اخلاقی و مالی تحت پیگرد قرار گرفته اند. این مسئولین که بالغ بر 30 میلیارد ریال در اختلاس و ارتشاء پرونده مالی دارند متهم هستند که با هماهنگی باند های مافیایی تولید و توزیع مواد مخدر همکاری داشته اند. ایشان با اخذ رشوه های ثابت به باندهای مرگ آفرین تهران اجازه فعالیت می دادند و در صورت بروز مشکل برای آنان توسط سایر مراجع نسبت به رفع مشکل و

آزاد سازی صفحه ۲۱

نامه ها...

آنان همکاری می نمودند. از آنجا که نیروهای کادر سپاه در سایر مراجع از جمله نیروی انتظامی نیز صاحب پست و موقعیت هستند، بعید نیست که دامنه این فساد تبهکارانه در سایر ماموران رژیم هم کشف و برهمگان مشخص شود که مامورین مبارزه با مواد مخدر چگونه در رشد و نمو این غول خانمان برانداز دست داشته اند. این در حالی است که در حاشیه این رسوایی موارد وسیعی از اعمال غیر اخلاقی در حاشیه طرح امنیت اجتماعی رژیم بر بانوان و دختران این کشور گذشته است. آنچه بیش از همه مورد سوال است اینکه ماموران رژیمی که نتوانسته اند خود را در برابر شهوات مالی و جنسی کنترل کنند چگونه می توانند مجری و مدعی اصلاح جامعه باشند؟

آیا تعلیم دیدگان مکتب اسلام و مجریان قوانین اسلامی و قسم خوردگان ولایت اینگونه اند که نه به ناموس همشهری و هم میهنی خود رحم می کنند و نه وجدانشان در برابر خیل گسترده جوانان این آب و خاک که با چراغ سبز مشتی سود جو و وطن فروش به دامن اعتیاد افتاده اند به درد می افتد؟ امید است مسئولین جمهوری اسلامی که خود به عمق این گونه فجایع بیشتر اشراف داند بدانند که تاریخ از هرچه بگذرد و فراموش کند مردم و نسل زنده آن این جنایات را از یاد نخواهد برد.

فرید عزیز،

حتی اگر گوشه ای از این جنایات نیروهای اسلام رو نمیشد، مردم تردید نداشتند که مسئولین درجه اول توزیع مواد مخدر و سازماندهی فحشا، فرزندان امام زمان و اسلام متشکل در نیروهای اوباش اسلامی هستند. وقتی هم کند موضوع جانی درمی آید مطمئن باشید که رقابتهای باندها دلیل آن است و نه پیگیری قانون و غیره. اینها در اساس

مشتی باند فاسد و جنایتکار و ضد جامعه هستند که به جان مردم افتاده اند. هرچه تیغ شان ببرد انجام میدهند. فساد و ارتشا و باجگیری و کارهای مافیائی البته از خصوصیات لاینفک جوامع سرمایه داری است. در ایران اسلام زده این موضوع از بالا تا پائین هرم حکومتی اساس کسب و کار است. صدها باند و خانه های پنهان و شبکه های مختلف که سرشان به "مقامات" وصل است و در کنارشان باندهای آدمکش و قمه زن و ارتشهای خصوصی وجود دارد، این امور را سازماندهی میکنند. انسان باید یا خیلی خوشبین باشد یا ساده که فرض کند جمهوری اسلامی در مرکز این فعالیتها قرار ندارد. مردم برای نجات از این وضعیت تنها باید این جانیان را بزیر کشند و پرونده اعمالشان را در دادگاههای علنی و منصفانه ورق زنند. آنگاه دنیا متوجه میشود که مافیای اسلامی دست هر مافیائی را در جهان از پشت بسته است. موفق و پیروز باشید.

گزارش از فیلمی زنده

کامیار آزادمهر

چند روز پیش که داشتم از مترو صادقیه به سمت خیابان می رفتم با صحنه ای روبرو شدم که تا به حال در کلیپ های دو یا سه دقیقه ای موبایل دیده بودم. ولی فکر نمی کردم روزی از نزدیک شاهد این ماجرای درد آور باشم! عده ای از نیروهای انتظامی با باتوم دختر جوانی را تنها به خاطر اینکه لباسش مناسب با خواست و ایدئولوژی آنها نبود به شدت کتک می زدند. مردم در حالیکه گه گاهی اعتراض می کردند دور محوطه جمع شده بودند و چند سرباز راه آنها را گرفته و از دخالت آنها جلوگیری می کردند. اگرچه کسی این میان جرات نداشت بیش از این دخالت کند چون می ترسید که خود نیز گرفتار این نیروهای جنایت کار شود. از خودم می پرسم چگونه می توانم در چنین جامعه ای زندگی کنم؟ آیا روزی یک چنین ماجرابی برای من یا نزدیکان و دوستانم اتفاق خواهد افتاد؟ این سرکوب علنی مردم تنها در کلیپ های موبایل نیست بلکه هر روز

در جلوی چشم ما اتفاق می افتد. کافی است که چشمانمان را باز کنیم تا ببینیم چه بلایی بر سرمان آمده است! انسان هایی سربریزر و مظلوم که به پست ترین حالت ممکن تحقیر شده ایم و حتی جرات یک اعتراض ساده را هم نداریم.

کامیار عزیز،

مردم و حکومت اسلامی در یک جنگ روزمره و دائم بسر میبرند. در مواردی و در صحنه ها و نبردهائی ما تلفات میدهیم و سرکوب میشویم و در مواردی این مرتجعین را به عقب میرانیم. در چنین وضعیت های مشخصی باید از هنر شلوغی راه انداختن و ممانعت کردن استفاده کرد. مسئله تماما این است که انسانها تدریجا "عادت" میکنند. بله، عادت میکنند. اما وقتی بخود و پیرامونشان نگاه میکنند، دیگر قابل بازشناسی نیستند. عادت، بزرگترین مرض و بلیه ای است که هر موجود را میتواند دچار خود کند. نپذیرفتن، فراتر رفتن، تن ندادن، راه حل پیدا کردن، انتقادی بودن، رادیکال نگاه کردن به خود و پیرامون، و تلاش برای تغییر اساس کار ماست. تردیدی نیست شاهد بودن جنایت با شنیدن آن تفاوت دارد. تاثیر واقعی اش متفاوت است. دنیای امروز ما مملو از کثافت و جنایت و سبعبیت است. میخواهند عادتمان دهند که زندگی همین است. ما باید اول تلاش کنیم که عادت نکنیم، و دوم مقابله را بشویم موثر سازمان دهیم. یادمان نرود که جنگ ما با حکومت تمام نشده است و باید ملزومات پیروزی در این جنگ را فراهم کنیم تا از جمله به این صحنه ها در کلیپ ویدئو و در دنیای واقعی پایان دهیم. موفق باشید.

دانشگاه پادگان نیست!

کلیپ جدید جوانان "خلاف جریان" را با عنوان دانشگاه پادگان نیست دریافت کردیم. این دوستان کار دیگری علیه اعدا

بمناسبت ۱۰ اکتبر داشتند. کلیپ جدید هم کار خوبی است. اما گذشته از ارزشگذاری هنری، که اینجا قصد وارد شدن به آن را نداریم، جنبه جنبشی آن مهم است. جنبش آزادی و برابری هر روز در گوشه ای و به زبانی حرف میزند. کار بچه های "خلاف جریان" در متن اعتراضات ۱۳ آذر امسال و اتفاقات بعدی و جنبش همبستگی جهانی با دانشجویان معنی دارد و ارزش خود را نشان میدهد. دوستان عزیز دستتان درد نکند و آرزوی موفقیت برایتان داریم.

خسرو دانش عزیز،

قسمت اول مطلب شما در نقد مواضع هیئت دائر حزب و در دفاع از تز "عبور از منصور حکمت" دریافت و برای انتشار علنی در ستون آزاد سایت حزب ارسال شد. هرچند در نامه ضمیمه تاکید کرده بودید که مطلب داخلی و جهت اطلاع اعضا و کادرهای حزب است، اما از آنجا که ما علاقه ای به داخلی کردن بحث سیاسی نداریم، مانند بقیه مقالات از این دست شما، آن را برای انتشار در سایت فرستادیم. موفق و پیروز باشید. *

نشریه

یک دنیای بهتر

را بخوانید و به

دوستانتان توصیه

کنید!

با نشریه مکاتبه

کنید، سوالات و

نظراتتان را با ما در

میان بگذارید!

فدرالیسم ضد انسانیت!

رضا تابان

فدرالیستها در ایران اسم رمز قوم پرستان است. نیروهای دست ساز و بی ریشه اجتماعی که در قرن بیست و یکم ما را یاد عهد بوق و هویت عشیره ای و قومی می اندازند. اینها کسانی هستند که بدون ارتش آمریکا و حمله به ایران دکانشان کساد است. توسط آمریکا مسلح و حمایت مادی میشوند. همین امروز نیروهای نظامی خود را دارند، اردوگاه های نظامی خود را دارند، انسانها را به عنوان گماشته و برده در اختیار میگیرند، و کودکان زیر ۱۷ سال را مسلح میکنند. ورود به صف این نیروهای قومپرست با تبلیغات ضد انسانی و نفرت ملی ساده است اما خارج شدن از آن تقریباً غیر ممکن. مواردی هستند - در صورت لزوم دقیقاً نام میبریم - که فرد برای خروج مجبور به فرار میشود. یعنی حق انتخاب ندارد. اما بعد از فرار، بعداً و روزی تحت عنوان "خیانت به سازمان یا خلق" مجازات خواهد شد! اینها نمونه عشیره هائی هستند که اگر دستشان جایی به قدرت برسد، حمام خون راه می اندازند. فدرالیسم در یک کلام جوهر ارتجاع زمانه است.

از خودمختاری به فدرالیسم!

اما این قوم پرستان روزی ناسیونالیست و سکولار بودند. حتی زمانی ادعای "سوسیالیسم" داشتند. البته نه آنوقت سوسیالیست بودند و نه امروز. آنزمان سوسیالیسم در دنیا مد بود و اینها فکر میکردند با آویزان شدن به سوسیالیسم میتوانند به قدرت محلی و خودمختاری برسند. اما تدریجاً خودمختاری و سوسیالیسم صورتی شان را کنار گذاشتند و فدرالیست شدند. اینهم نتیجه این نبود که فدرالیست بودن مثلاً دموکراتیک تر از ادعای خودمختاری است. نه، آمریکا در دوره جدید با کارت قومی و مذهبی بازی میکند و همه جای دنیا از این سر عشیره ها و

و موسساتی مثل آمریکن اینترپرایز سرهم شده تا اگر روزی حمله ای صورت گرفت، اینها در نقش خودگماردگان مردم اسلحه بدوش راه بیافتند و فردا در قدرت سهیم شوند. مثل عراق و افغانستان.

اما فدرالیسم و قوم پرستی در ایران ریشه ندارد. چون دوران قوم پرستی باز میگردد به اوائل حکومت پهلویها، یعنی دورانی که دستگاه و فرهنگ فئودالیسم میروید که چهره اش از سطح جامعه پاک گردد. با سرمایه داری شدن ایران و سیل هجوم مردم از روستا به شهر، که یک نتیجه خلع ید از دهقانان و تامین نیروی کار مورد نیاز بازار بود، جایگزینی فرهنگ تولید صنعتی و دانشگاه و علم به جای مسجد و حوزه علمیه، و شکل گیری ملت - دولت و نیاز بازار داخلی واحد، ناقوس مرگ این افقها و جنبش های مربوطه شان را بصدا درآورد. دیگر کسی دنبال خلق و قوم و عشیره اش نیست. بقای آزمایشگاهی این جریانات در ایران از یکسو مدیون عظمت طلبی ایرانی و حکومتهای تبعیض گر مرکزی است و از سوی دیگر و مشخصاً امروز محصول نظم نوین ارتجاعی جهانی است. خود این نیروها نه ربطی به اهداف و آمال مردم شهری و مشکلات امروزشان دارند، نه اساساً آن را درک میکنند، و نه مسئله شان است. به این معنا اینها تماماً ارتجاعی هستند. این جریانات حتی نمایندگان خوبی برای بورژوازی بومی نیستند. چون بورژوازی محلی در هر گوشه ایران دستش در سفره استثمار کارگر است. اینها در طبقه بورژوازی ایران انتگره شدند. شاید خیلی از شماها از این موضوع مطلع باشید که اگر حکومت مرکزی شوینیستی و کمکهای غرب به این جریانات نبود، مسلماً ما نه امروز و نه دیروز با چنین پدیده ای رو به رو نبودیم. به هر حال با کور شدن دورنمای جنگ این جریانات تماماً در بحران بسر

میرند. بویژه وضعیت عراق و افغانستان ماهیت این نیروهای مرتجع را برای مردم آنچنان آشکار کرده است که نامشان با بی مسئولیتی و مقتدا صدر برای مردم تداعی میشود. جنگ و خانه خرابی برای مردم عراق برای این نیروی سناریوی سیاه روزه امیدی باز کرد. فدرالیته کردن عراق از راه جنگ برای اینها شد الگوی کار سیاسی. اما جنگ عراق و کشت و کشتاری که بر اثر همین جنگهای قومی و قبیله ای شکل گرفت و هنوز ادامه دارد، این امر را به مردم ایران هم ثابت کرد که فدرالیسم راه رهایی از ستمگری و عظمت طلبی حکومت مرکزی نیست. مشکل اصلی خود ناسیونالیسم است. چه ناسیونالیسم باتوم بدست و چه ناسیونالیسم زیر باتوم در اپوزیسیون. دومی بدون اولی هویت ندارد و اولی از ترس دومی به جنایت ادامه میدهد. مردم هر دو را نمیخواهند. جنبش آزادی و برابری باید به اینها فهمانده باشد که دورانشان بسر رسیده است.

فدرالیسم و "سوسیالیسم"

با آغاز فدرالیته کردن عراق، نوعی سوسیالیسم دهقانی و تشریفاتی سر از تخم بیرون آورد تا ماهیت ضد اجتماعی خود را نشان دهد. بخشی از ناسیونالیسم کرد، یعنی جریاناتی مانند سازمان زحمت کشان از دل کومله بیرون آمد تا ناسیونالیسم را به سطح فالانژیسم برساند. اینها الگوی اوجالان را برای ایران دنبال میکردند و حتی دست را به طرفداران اوجالان یعنی پژاک باختنند. این ناسیونالیسم قوم پرست در اثر شکست و بی افقی دچار بحران شد و از درون زحمتکشان ایلخانی زاده بیرون زد. رفتار سیاسی اینها باهم در این اختلافات، چه حزب دمکرات و چه زحمتکشان، در این جدائیها شرم آور بود. آنها به روی هم چاقو و اسلحه کشیدند. باند بازی و گانگستریسم که قرار بود روزی علیه مردم و طبقه کارگر در کردستان بکار برند، اول متوجه

چندین شهر بزرگ را به رکود میکشد، و نسلی را به بی امکاناتی، اعتیاد، فقر و بی آینده‌ی محکوم میکند و یک ضربه چند صد میلیارد پوندی به قدرت خرید مردم میزند و به هیچکس هم جوابگو نیست، دولت منتخب و پارلمان منتخب بر سر ده میلیون پوند اضافه و کم کردن بودجه فلان اداره وارد شور پنجم میشود. دولتها در این نظام انتخابی اند، اما قدرت سیاسی و حاکمین نه.

مردم هم این را فهمیده اند. اقتضای عیان انتخابات آمریکا این است که رئیس جمهور آتی آمریکا هر که باشد فقط برای ۲۲ درصد از افراد دارای حق رای در آمریکا به قدرت رسیده است. در این نظام هیچکس هیچوقت حتی بطور فرمال و عددی رای اکثریت مردم را ندارد. در این نظام زن نه کاندید میشود و نه شانس انتخاب شدن دارد. در این نظام از پیش برای سیاه پوستی که خود را کاندید ریاست جمهوری کند گلوله ای در اداره ای کنار گذاشته اند. در این نظام همین رای هم با ۵۰۰ میلیون دلار هزینه تبلیغات و رشوه خریداری شده است. آدم عادی در این دنیای آزاد شانس شرکت در این انتخابات را ندارد. در این نظام هر چهار سال یکبار یکی از ۱۰۰ میلیون رای را به صندوق میاندازید تا اجازه دخالت در سرنوشت جامعه را بار دیگر رسماً و شرعاً به دیگران واگذار کرده باشید. انتخابات در دیکتاتوری پارلمانی لحظه اعمال اراده مردم نیست، لحظه سلب این اراده است.

منصور حکمت

انترناسیونال هفتگی شماره ۲۸

۲۷ آبان ۱۳۷۹ - ۱۷ نوامبر ۲۰۰۰



محمود صالحی؛ کارگران به میدان میایند انتخابات آمریکا: اقتضای کجاست؟

منصور حکمت

محمود صالحی؛ کارگران به میدان میایند

درحالیکه نورافکن های صنعت حقوق بشر روی "ژورنالیست دگر اندیش" و زندانی سیاسی آقای اکبر گنجی متمرکز شده است، زندانی سیاسی محمود صالحی، کارگر مبارز و حق طلب و یکی از رهبران اصلی کارگران خباز در کردستان در سیاهچالهای رژیم اسلامی در شرایط بسیار نامناسب جسمی اسیر است. دفاع از محمود صالحی، البته امر آزادیخواهان نیمه وقت و "گزینشی" در رسانه ها و نهادهای جنبش بین المللی دیالوگ تمدنها و حتی سازمانهای چپ خجالتی و مرعوب شده ایران که میبندارند قدرت تا ابد از لای عمامه و بیت آیات عظام و برنامه شامگاهی و شبانگاهی بی بی سی بیرون میاید نیست. اما قدرتی به مراتب عظیم تر پا به میدان دفاع از محمود صالحی گذاشته است. جنبش جهانی طبقه کارگر. از اتحادیه های کارگری اروپا و آمریکا و استرالیا و ژاپن، تا کارگران سقر و سنندج. جمهوری اسلامی با دستگیری محمود صالحی، و محمود صالحی هایی که یکی پس از دیگری از این پس به میان میدان مبارزه در ایران پا میگذارند، کار خود را خراب تر میکند. هر تعرض به رهبران کارگری در ایران با انبوه تر شدن صف اعتراضی مستقل کارگران در ایران و رشد جنبش همبستگی بین المللی کارگری پاسخ خواهد گرفت. این هم جنبش حقوق بشر ماست.

انتخابات آمریکا: اقتضای کجاست؟

قفل شدن آراء ال گور و جرج دبلیو بوش در فلوریدا و کشمکش حقوقی و سیاسی بر سر شمارش آراء ظاهراً مایه سرشکستگی رسانه ها و حتی بعضی سخنگویان دموکراسی غربی شده است. برخی این را یک اقتضای مینامند. رسانه های بخاطر تخمین های آماری همراه کننده و دست بدست کردن چندباره فلوریدا میان دو طرف در شب انتخابات به موضع عذرخواهی و انتقاد از خود افتاده اند. برخی دیگر این را نشان عتیقه بودن سیستم انتخاباتی آمریکا و عدم کارایی اش میدانند. بعضی اصالت انتخابات را زیر سوال میبرند چون کاندیدای حائز اکثریت آراء در کل آمریکا (گور)، بخاطر سیستم کالجی ویژه انتخابات آمریکا به بوش که رای کمتری آورده است خواهد باخت.

تا آنجا که به رسانه بر میگردد، این واقعه تاکیدی است بر جعلی بودن فرهنگ نوین خبرسازی و خبر پردازی که با پیدایش رسانه های بزرگ و تکنولوژی پخش زنده وقایع نضج گرفته است. کل مقوله خبر از معنی تهی شده است. اکنون دیگر اتفاقات حتی قبل از وقوع خبر محسوب میشوند. بیاد بیاوریم سه شبانروز روز در زندگی ژورنالیست جنگی کریستیان امانپور در سی ان ان را که لحظه به لحظه از ساحل تاهیتی خبر میداد که هنوز نشانی از ناوگان آمریکا نیست! مغازه ها و ادارات باز هستند و هنوز اتفاقی رخ نداده

است! اعلام نتیجه نهایی آراء یک انتخابات بی شک یک "خبر" است، اما گزارش لحظه به لحظه شمارش آراء و اینکه در هر لحظه چه کسی جلوست ارزش خیری ندارد. این دیگر از جنس قمار و شرطبندی روی مسابقه سگدوانی است. هیجان انگیز است اگر شرط بسته باشید. اما "خبر" نیست. اگر شبکه های تلویزیونی آمریکا صبر کرده بودند تا نتیجه نهایی آراء شمارش شده را بعنوان یک خبر به مردم بدهد، اسکاندالی نشده بود. معلوم میشد رای در فلوریدا نزدیک بوده و باید بازشماری شود.

اقتضای واقعی انتخابات آمریکا، اقتضای دائمی و ذاتی ای که تمام دیکتاتوریهای پارلمانی بورژوازی در غرب بر آن بنا شده است اینست که این انتخاباتها نه بیانگر تمایلات و رای و خواست واقعی مردم است، و نه دولتها و مقاماتی که از صندوق سر در میاورند نماینده مردم و مجری تمایلات و ترجیحات آنها هستند. انتخابات و دموکراسی پارلمانی بطور کلی ابزار کسب مشروعیت برای قدرت سیاسی و حاکمیتی است که در اساس از جای دیگری نشأت میگیرد و در جای دیگری سازمان مییابد. در حالیکه شرکت ب.ام.و در یک جلسه کوچک هیات مدیره، بدون هیچ اعتبار نامه انتخاباتی، در پاسخ به نیازهای سود آوری ۴۰۰۰۰ هزار کارگر انگلیسی را در چند استان بیکار میکند،

توضیح؛ دو یادداشت زیر از نوشته های منصور حکمت در سال ۲۰۰۰ است. بعد از هشت سال متاسفانه وضعیت تغییری نکرده و در به همان پاشنه میچرخد. محمود صالحی برای بار چندم اینبار مریض و با یک کلیه و انواع ناراحتی جسمی اسیر شکنجه گران رژیم است و تلاشی از جانب طرفداران "حقوق بشر" چه برای او و چه برای دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب صورت نمیگیرد. سکوت اینها نشان میدهد غریزه طبقاتی شان با ارتجاع تا چه اندازه منطبق است. نکته دوم مربوط به جار و جنجال انتخابات آمریکا است. نوری که روی این انتخابات افتاده و حجم صفحاتی که برای آن سیاه میشود، تنها بیان سیاهی زمانه ما است که امید و تغییر را در سیمای ارتجاع بین المللی جستجو میکند. این وضعیت را کارگر و کمونیسم باید تغییر دهد.

سردبیر

نامه به آثر ماجدی پیرامون

انشعاب در حزب کمونیست کارگری



آثر ماجدی عزیز

ضمن عرض سلام و خسته نباشید، امید است که خوب و خوش و سر حال باشید. راستش من حدودا نزدیک به 5-6 سال است از دور کم و بیش از فعالیت های شما مطلع هستم. خیلی دوست داشتم که زودتر با شما تماس بگیرم. اما از وقتی که بین شما انشعاب روی داد ترجیح دادم که برای یک مدتی به اختلافات فکر کنم و بفهمم که واقعیت ماجرا چیست و کمونیسم واقعی کدام است، حزب کمونیست کارگری یا حکمتیست ها.

من حدود 6 سال در صفوف کومه له، حزب کمونیست ایران، فعالیت کرده ام. کمونیسم کارگری را بیش از هر جریان دیگری به خطوط سیاسی کومه له نزدیک میدیدم. واقعا اول خیلی متأسف شدم که میان کمونیسم کارگری انشعاب روی داد. اما بعد از گذشت حدود یک سال به این نتیجه رسیدم که حکمتیست ها کمونیسم کارگری واقعی هستند. من خیلی متأسف بودم که جریان تقوایی علیه حکمتیست ها و رهبران 3 دهه اخیر مردم ایران و بخصوص کردستان، دور از هر نوع پرنسپ کمونیستی و بی دلیل تبلیغات ضد کمونیستی راه انداخته اند. اشتباهات این جریان پس از چند سال معلوم شد... اگرچه این جریان شعارهای انقلابی میدهد. باز از جریانات ناسیونالیست و سلطنت طلب بهترند، اما این دلیل آن نیست که دارند خطوط اصلی منصور حکمت را پیش میبرند. من شخصا میتوانم مثل بعضی ها آنها را بعنوان چپ سنتی و سازشکار نام گذارم. دلیل آن هم مشخص

است. اما من نمیتوانم در این نامه وقت شما را با توضیح آن بگیرم.

اما من همیشه فکر میکردم که شخصیت هایی در کمونیسم کارگری وجود دارند که با بقیه تفاوت هایی دارند، منجمله خود شما و علی جوادی. من همانموقع هم میخواستم از شما بپرسم که اختلاف واقعی بر سر چیست. اگر بیاد داشته باشید، دو سال پیش مطلبی در نقد کورش مدرسی نوشتید، که گویا کورش آرشو و عکس های منصور حکمت را به سرقت برده است. اگر چه تا مدتی این مساله برای من زیر سوال بود، اما تا جایی که من فکر میکردم ماجرا اینطور نبوده. برای همین من منصرف شدم که ماجرای انشعاب را از شما بپرسم. اما با وجود تمام اینها من باز شما را بعنوان کمونیست در نظر داشتم. و این را برسمیت میشناختم که شما چیزهایی را بگوئید و بنویسید، بخاطر رابطه عاطفی تان با منصور حکمت.

وقت تان را زیاد گرفتم. اما میخواهم بگویم که من و خیلی های دیگر خوشحال هستیم که مطالب شما عزیزان را بر روی سایت های حکمتیست ها می بینیم، همچنین از فراخوان ها و اعتراضات مشترکتان. این نکته مثبتی است، حداقل برای شخص من. و فکر میکنم این حرکت خوب، بموقع و اصولی شما مرتجعین اسلامی و همچنین ناسیونالیست ها را به تکان انداخته است. امیدوارم که این همدلی بیش از پیش تقویت و محکمتر شود.

با تشکر فراوان. آریان

آریان عزیز

با تشکر بسیار از نامه گرم و صمیمانه تان و پوزش از تاخیر در پاسخ. خوشحالم که این نامه را نوشتید. مسائل بسیاری در میان صفوف کمونیسم کارگری مطرح است که باید طرح شود و پاسخ گیرد. این رد و بدل فکری به حل بسیاری مسائل و گره های فکری، سیاسی و عاطفی که طی این چند سال شکل گرفته است پاسخ میدهد و اجازه میدهد که مناسبات در جنبش کمونیسم کارگری نزدیک تر و رفیقانه تر شود. امید است که رفقای دیگر نیز تردید ها و معضلات و گره گاه های فکری و سیاسی شان را مطرح کنند. ما از این مساله استقبال میکنیم.

انشعاب در حزب کمونیست کارگری فقط باعث تأسف شما نشد، کل جنبش کمونیسم کارگری و کلیه دستداران این جنبش و حزب و انسان های آزادیخواه از این انشعاب متأسف شدند. این انشعاب به جنبش کمونیسم کارگری ضربه مهمی وارد آورد و قوی ترین و میلیتانت ترین حزب چپ و اپوزیسیون را تضعیف کرد. اتفاقات پس از انشعاب و رد و بدل های نادرست و غیراصولی ای که میان رهبری و کادرهای دو حزب درگرفت نیز عمق و تاثیر این ضربات را بسیار افزایش داد. من بشخصه بسیار از تمام این اتفاقات متأثرم. اگر امکان برگرداندن تاریخ وجود داشت، دوست داشتم تاریخ را به عقب بازگردانم، بشرط آنکه میشد با درک و پختگی و درایت امروز مان به گذشته برخورد کنیم.

آنچه که روشن است اختلافات سیاسی میان رهبری وجود داشت. نقدهایی از نظر سیاسی

مطرح بود، اما بسط این اختلافات تا حد انشعاب، سیاستی بسیار اشتباه و نادرست بود. من از محتوای نقد سیاسی که به تاکتیک های طرح شده در آن مقطع داشتم دفاع میکنم، از نقدی که به برخی روش های تشکیلاتی و تحزب داشتم نیز دفاع میکنم. مساله بر سر این نیست. مساله بر سر روش پیشبرد این اختلافات است. من بر این نظرم که در انشعاب فقط سیاست فاکتور تعیین کننده نبود. سیاست در اختلافات شخصی و روش های تشکیلاتی ضرب شد و این فاجعه را بوجود آورد. بنظر من بیش از اختلافات سیاسی مساله طرح لیدر شیپ در میان رهبری حزب انشعاب ایجاد کرد. در اینجا قصد تحلیل انشعاب را ندارم. پیش از این بسیار درباره آن صحبت کرده ایم و باز اینکار را خواهیم کرد. صرفا میخواستم بطور خلاصه نظرم را در مورد این بخش از سوالاتان بگویم.

اما نکته ای هست که لازم می بینم روشن کنم. مساله ای که بارها و بارها از جانب رفقای حکمتیست مطرح شده است و ظاهرا باعث برخوردن شدید رفقا شده است. دوست دارم که این آخرین بار باشد که لازم میشود این نکته را توضیح دهم و امیدوارم که مساله برای رفقا روشن شود. من کورش مدرسی را به سرقت متهم نکرده ام. این اتهام بسیار زشت و زمخت است. من چنین نکردم. من نوشتم که کورش مدرسی بدون اجازه از منصور حکمت یا من از هارد دیسک کامپیوتر منصور حکمت که حاوی نه تنها کلیه اسناد سیاسی، بلکه شخصی و خصوصی او نیز بوده است، کپی گرفته است. فقط کافی است که از ایشان بپرسیم آیا این یک اتهام دروغ است یا واقعیت دارد؟ آنگاه مساله شاید

غرب و قوم پرستان به عنوان جریان‌های نژاد پرست، تنها آنترناتیوی که به عنوان نیروی فعال و زنده می‌تواند راه حل این درد مردم را بدهد، تنها یک حکومت کمونیستی کارگری است. حکومتی که متضمن آزادی، برابری و رفاه تک تک افراد جامعه است و این افق تنها از طریق یک انقلاب کارگری می‌تواند متحقق شود. جریانی آنترناسیونالیست و انسان‌گرا که قومیت برایش اهمیت نداشته و تنها احیای حقوق انسانی جامعه را در دستور کارش قرار داده و بر اساس آن در تمام دنیا حرکت میکند. جریانی که از دل جنبشهای زنده موجود در جامعه از جمله زنان، کارگری، دانشجویی برخوردار است. جنبش قومی و عشیره ای و خلقی دورانش به پایان رسیده و امروز تنها در موزه های تاریخی در کنار دوک ریسندگی و با مراقبت بسیار متخصصین قابل مشاهده است. زنده باد آنترناسیونالیسم! زنده باد کمونیسم کارگری!*

فدرالیسم ضد انسانیت...

دلیلش باور اینها به سوسیالیسم نیست. دلیلش این است که عده ای کومله و تاریخش را با سوسیالیسم شناختند و این سازمان این کلمه را که سر سوزنی در تبلیغات و فعالیت و مواضعش تاثیر ندارد، فقط برای این نگهداشته تا ناسیونالیستهای چپ را جذب کند و یا جوانان بیخبر شهری را که هنوز کومله را با روایت دوره کمونیستی اش در خاطر دارند به صفوف خود بیاورد. این نوع سوسیالیسم ارتجاعی و خانقانی درست مانند قوم پرستی دورانش گذشته و متعلق به عهد بوق است.

سوسیالیسم یا بربریت

در بی افقی همه جریانات سیاسی اعم از راست پرو

خودشان شد. کمی آنطرف تر در حزب کمونیست ایران یک جناح بزرگ ناسیونالیست هست که هر روز به اینها دست تکان میدهد. چپ رادیکال در حزب کمونیست ایران، بنا به محدودیتهای تاریخی خود و خویشاوندی اش با ناسیونالیسم، قادر نیست در مقابل این جریان بایستد. داستان همان شد که منصور حکمت گفت: کومله ترمینالی شد که هر از چند گاه تعدادی ناسیونالیست از آن بیرون میزنند و به بستر اصلی ناسیونالیسم، که امروز اساسا قوم پرست است، میروند. اگر زحمتکشان مهتدی گوشه ای اسمی از کلمه سوسیالیسم بعنوان تشریفات قرار داده است،

نامه به آذر ماجدی...

برای همیشه حل شود.

اما جدا از این مساله، کلا اینکه ما در شرایطی قرار گرفتیم که چنین مسائلی را علنی مطرح کردیم، بسیار تاسف آور و ناگوار است. شخصا دوست داشتم که هیچوقت در چنین شرایطی قرار نمیگرفتم. نوشتن آن مطلب بهیچوجه برای من کار آسانی نبود. بویژه از نظر عاطفی و روحی بسیار تحت فشار قرار داشتم. این مساله برای خود من بیش از بسیاری از رفقا ناگوار و تاسف آور است. شاید هم بهتر بود که هیچگاه نوشته نمیشد. اما مساله ادیت آثار منصور حکمت و انتشار آنها، در شرایطی که او از من خواسته بود اینکار را انجام دهم، مرا از نظر روحی و عاطفی در شرایط بسیار سختی قرار داده بود. بخصوص که اکنون به بسیاری از آن نوشته ها که با شتاب پیاده و ادیت شده نگاه میکنم و غلط های بسیاری را در آن ها تشخیص میدهم، قلبم فشرده میشود.

بهرحال اتفاقات بسیار تاسف آوری در این چند ساله بوقوع پیوست. آیا اجتناب ناپذیر بود؟ فکر نمیکنم. اگر رهبری حزب با درایت، پختگی و درک بیشتری از کمونیسم کارگری منصور حکمت با اوضاع روبرو میشد، میشد از این وقایع ناگوار اجتناب کرد. اما باید شرایط نامساعد روحی، فقدان تجربه و سابقه کل رهبری حزب در اتخاذ سیاست و تصمیم گیری مستقل پیش از مرگ منصور حکمت و تند پیچ های سیاسی ای که در مقابل ما قرار داشت در نظر بگیریم. اشتباه را نمیشود برگرداند. مساله اینجاست که اشتباه مان را تشخیص دهیم و جسارت و شهامت اذعان به آن را داشته باشیم. و با احساس مسئولیت کمونیستی به تغییر اوضاع و به سوی وحدت صفوف کمونیسم کارگری بعنوان یکی از ملزومات پیروزی کمونیسم کارگری پیش برویم. امیدوارم که این نوشته به مسائل شما پاسخ داده باشد.

با امید پیروزی کمونیسم کارگری.*



در ۱۶ فوریه

متحدانه برای آزادی دانشجویان و کلیه زندانیان سیاسی تلاش کنیم!

اعتراضات کارگری؛

کارگران لاستیک البرز، اعتراض کارگران نساجی خوی و کارگران کارخانه الیاف کرج، تجمع اعتراضی کارگران شاهو

حزب اتحاد کمونیسم کارگری از اعتراض کارگران لاستیک البرز قویا حمایت میکند. پیروزی این مبارزه منوط به متکی کردن این اعتراض به مجمع عمومی کارگران و به میدان کشیدن خانواده های کارگری و جلب همبستگی سایر بخشهای کارگری در حمایت از این اعتراض است. کارگران تنها زمانی که متحد و متشکل باشند میتوانند به خواستهای برحق خود دست یابند.

حکومت اسلامی، رژیم سرمایه در ایران است. عدم پرداخت بموقع حقوق و مزایای کارگری گوشه ای از شرایط برده واری است که نظام سرمایه داری در ایران حاکم کرده است. برای خلاصی از کلیت این وضعیت باید رژیم اسلامی و نظام سرمایه داری را نابود کرد.

۱۴ بهمن ۱۳۸۶ - ۳ فوریه ۲۰۰۸



خبر،

اعتصاب کارگران لاستیک البرز موقتا پایان یافت!

کارگران لاستیک البرز موقتا اعتصاب شان را برای چند روز متوقف کردند. کارفرما وعده داده که در چند روز آتی مطالبات کارگران را پرداخت کند. کارگران سرکار بازگشتند اما اعلام کردند اگر این بار باز با وعده بی پشتوانه روبرو شوند، اعتصاب را مجددا آغاز میکنند.

تسویه حساب نخواهیم کرد.

کارفرما که با صف متحد کارگران شاغل و بازنشسته مواجه شده بود وعده داد که چند روز آینده به خواست کارگران بازنشسته رسیدگی کند.

۱۵ بهمن ۱۳۸۶ - ۴ فوریه ۲۰۰۸

کارگران لاستیک البرز در اعتراض به عدم پرداخت ۴ ماه حقوق و مزایای خود مجددا دست به اعتصاب زدند!

بنا به گزارش منتشر شده در سایت "دسترنج"، ۳ هزار کارگر لاستیک البرز اعتصاب خود را مجددا از سر گرفتند. این کارگران با تجمع در محوطه کارخانه اعتصاب خود را آغاز کردند. قبلا کارفرما وعده داده بود که حقوق و مزایای کارگران را پرداخت خواهد کرد و از این رو کارگران اعتصاب خود را موقتا پایان داده بودند.

انجمن ضد کارگری اسلامی که تلاش میکرد مانع از سرگیری مجدد اعتصاب شود، از کارگران خواسته بود که دو ساعت به آنها فرصت دهند تا به وضع کارگران در مذاکره با کارفرما و یکی از نمایندگان مجلس رسیدگی کنند.

کارگران اعلام کرده اند که بمنظور دریافت خواسته های خود در محل کارخانه تحصن خواهند کرد و تهدید کرده اند چنانچه ناچار شوند، اعتراضشان را به خیابانها خواهند کشاند. در حال حاضر نیروهای انتظامی بمنظور سرکوب این اعتراض در اطراف کارخانه مستقر شده اند.

دست بگیرند. این پرچم اتحاد کارگر شاغل و بیکار است.

اخراج و بیکار سازی و عدم پرداخت حقوق و مزایای کارگران یک عرصه تعرض سرمایه به کارگران و معیشت آنهاست. اخراج کارگر باید غیر قانونی شود. هیچ عذر و بهانه ای برای عدم پرداخت و اخراج کارگر قابل قبول نیست. کارگران مسئول سود آوری واحدهای تولیدی نیستند. نظامی که حتی قادر به پرداخت دستمزدهای بخور و نمیر کارگران نیست باید در پس یک انقلاب کارگری سرنگون شود. این تنها راه برای پایان دادن ریشه ای به کلیه مصائب گریبانگیر کارگران و جامعه است.

۵ فوریه ۲۰۰۸ - ۱۶ بهمن ۱۳۸۶

تجمع اعتراضی کارگران شاهو

بنا به گزارش فعالین حزب از سنندج، کارگران کارخانه شاهو روز شنبه ۱۳ بهمن از ساعت ۱۰ صبح در محیط کارخانه به خاطر عدم پرداخت حقوق معوقه و نپرداختن بن کارگری دست از کار کشیدند و جمعی اعتراضی را سازمان دادند.

کارگران شاهو با تشکیل مجمع عمومی خود و انتخاب نماینده با کارفرما به مذاکره نشستند. کارفرما وعده داده است که تا چند روز آینده مطالبات کارگران رسیدگی کنند.

در این تجمع ۳۲ تن از کارگران بازنشسته کارخانه شاهو نیز در این تجمع اعتراضی کارگران شرکت داشتند و خواستار پرداخت سنوات کاری خود شدند. کارگران بازنشسته اعلام کردند تا زمانی که سنوات کاری ما پرداخت نشود،

اعتراض کارگران نساجی خوی و کارگران کارخانه الیاف کرج

بنا به گزارش "اوپرنجی نیوز" صد تن از کارگران اخراجی نساجی خوی روز دوشنبه، ۱۵ بهمن، در مقابل فرمانداری شهر دست به یک تجمع اعتراضی زدند. این کارگران که ماههاست بیکار شده اند خواهان بازگشت به کار خود هستند. کارگران برای ساعاتی بلوار مقابل فرمانداری را مسدود کردند. رژیم اسلامی بمنظور سرکوب این اعتراض عادلانه کارگران مامورین یگان ویژه خود را به محل اعزام کرد. نیروهای سرکوب رژیم با ضرب و شتم کارگران و تعرض به مردمی پرداختند که در محل تجمع کرده و از این اعتراض عکس و فیلم برداری میکردند.



همچنین بنا به گزارش "دسترنج"، کارگران کارخانه الیاف در اعتراض به عدم دریافت حقوق و مزایای خود و فروش کارخانه دست به یک تجمع اعتراضی در جاده قدیم کرج زدند. کارگران بهانه های پوچ کارفرما در مورد سود آور نبودن کارخانه را نپذیرفته و برای دریافت حقوق خود دست به اعتراض زدند.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری از مبارزات کارگران برای پرداخت فوری دستمزدهای معوقه و بازگشت به کار کارگران اخراجی قاطعانه دفاع میکند. کارگران در مقابله با سیاست اخراج و بیکار سازی سرمایه باید پرچم بیمه بیکاری مکفی را در

آدرس تماس با مسئولین حزب اتحاد
کمونیسم کارگری

علی جوادی (دبیر کمیته مرکزی)

Ali_Javadi@yahoo.com

Tel: +1 310 402 6567

هیات دایر دفتر سیاسی (علی جوادی،
سیاوش دانشور، آذر ماجدی)

AzarMajedi@yahoo.com

siavash_d@yahoo.com

کمیته سازمانده (علی جوادی، نسرین
رمضانعلی)

nasrin_ramzanali@yahoo.com

مسئول خارج کشور (محمود احمدی)

mahahmadi@yahoo.com

مسئول سایت و آی تی حزب (مجید
پستچی)

x_magid@yahoo.com

دبیرخانه (شراره نوری)

markazi.wupi@gmail.com

به حزب اتحاد کمونیسم کارگری
کمک کنید!

Bank : Wells Fargo Bank -
N. America

Routing Number : 121 000
248

Account Number: 36 48 46
88 52

تلویزیون برای یک دنیای
بهرتر

جمعه: ساعات ۵ بعد از ظهر
بوقت تهران یکشنبه: ساعت
۱۲:۳۰ ظهر بوقت تهران در
تلویزیون کانال یک

برای یک دنیای بهتر یک
برنامه سیاسی است. بیطرف
نیست، جانبدار است. مدافع
حقیقت، آزادی، برابری، شادی،
رفاه و سعادت انسانها است. ما
برای یک جمهوری
سوسیالیستی مبارزه میکنیم.
لطفاً روز و زمان پخش این
برنامه ها را به اطلاع همه
دوستان و آشنایان خودتان
برسانید.

ما کارگران دستگیری دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را محکوم میکنیم!

اتحادیه های کارگری آمریکا :

(اتحادیه کارگران شهرداری (لوکال ۲۶۲۰)، اتحادیه کارکنان حرفه ای و مهندسی، اتحادیه کارگران نجاری (لوکال ۲۰۹)، اتحادیه بین المللی کارگران خدمات (لوکال ۶۶۰)، فدراسیون شوراهای کارگران لس آنجلس، اتحادیه کارگان حمل و نقل و نقل (لوکال ۵۰۲)، اتحادیه کارگران فولاد آمریکا (لوکال ۳۳۸)، کنگره سازمانهای صنعتی و فدراسیون کار آمریکا (شعبه لس آنجلس)، فدراسیون معلمان آمریکا (لوکال ۱۰۲۱)، اتحادیه کارکنان سینما و تئاتر (لوکال ۷۲۸)، اتحادیه کارگران ماشین سازی (لوکال ۹۴)، اتحادیه کارگران مواد غذایی (لوکال ۷۷۰)، اتحادیه کارگران مخابرات (لوکال ۹۰۰)، اتحادیه کارگان متال (لوکال ۱۰۸)، اتحادیه کارگران نساجی (لوکال ۲۲۹۷)، اتحادیه کارگران نجار (لوکال ۴۰۹)، اتحادیه کارگران ماشین سازی (لوکال ۱۱۸۶)، اتحادیه کارکنان هتل و رستوران (لوکال ۱۱۸۴)، اتحادیه کارگران بارانداز (لوکال ۱۷۱۰)، اتحادیه کارگران شستشو (لوکال ۵۲)، اتحادیه کارگران ساختمانی (لوکال ۱۱۷۰))،

خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط فعالین دانشجویی و کارگری شدند. در این قطعنامه آمده است:

دانشجویان و کارگران زندانی را آزاد کنید!

۱- ما اتحادیه های کارگری رژیم جمهوری اسلامی را به خاطر نقض حقوق پایه ای و شناخته شده شهروندی و دستگیری و زندان و سرکوب فعالین دانشجویی، کارگری و همچنین فعالین حقوق زنان قویا محکوم میکنیم.

۲- ما اتحادیه های کارگری رژیم جمهوری اسلامی را بخاطر سرکوب زنان و جوانان و تحمیل حجاب اسلامی محکوم میکنیم. ما دستگیری و شکنجه و اذیت و آزار دهها تن از دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را محکوم میکنیم.

در این قطعنامه این اتحادیه های کارگری اعلام کرده اند که :

۱- ما خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط کلیه دانشجویان و کارگران و فعالین حقوق زن دستگیر شده در ایران هستیم. ما خواهان آزادی فوری تمامی زندانیان سیاسی هستیم.

۲- ما نگران جان و سلامت محمود صالحی و منصور اسانلو هستیم. ما خواستار معالجه و آزادی فوری این رهبران کارگری هستیم.

۳- ما خواهان آزادی بی قید و شرط سیاسی، بیان، عقیده، مطبوعات، تجمع و تحزب در ایران هستیم.

۴- ما از اعتراضات مردم ایران برای آزادی دانشجویان و کارگران و سایر زندانیان سیاسی قویا حمایت میکنیم.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۵ فوریه ۲۰۰۸ - ۱۵ بهمن ۱۳۸۶

آثار

منصور حکمت را
بخوانید!

برای هر کارگر و کمونیستی
که به برپائی جامعه ای
سوسیالیستی فکر میکند و
آن را امری مبرم و ممکن
میداند، منصور حکمت یک
گنجینه غنی آموزش است.

[http://hekmat.public-
archive.net/](http://hekmat.public-archive.net/)
www.m-hekmat.com/

نشریه یک دنیای بهتر

را بخوانید و به دوستانتان توصیه کنید! با
نشریه مکاتبه کنید، سوالات و نظراتتان را با
ما در میان بگذارید!

از سایت و وبلاک حزب دیدن کنید؛

www.wupiran.com

www.for-abetterworld.com

<http://for-abetterworld.blogfa.com>



ستون آخر،

آذر ماجدی

آفریقا در آتش

جنگ، کشتار، پاکسازی قومی، قحطی، کودکان سرباز، آوارگی، مردمی که تمام زندگیشان را در یک چادر شب پیچانده و بر سرشان گذاشته اند و پای برهنه بسمت یک نقطه نامعلوم "امن" حرکت میکنند. اینها تصاویری از آفریقا در دو دهه اخیر است. دردآور است. شرمناک است. یاس و استیصال را بر ذهن و روح انسان مستولی میکند. آیا این سرنوشت آفریقا است؟

اگر کسی در ادبیات ما به عبارت سناریوی سیاه برخورد کرده و ب فکر فرو رفته که معنای آن چیست، به این تصاویر از آفریقا نگاهی بیاندازد، معنای سناریوی سیاه در ذهنش تا ابد ثبت خواهد شد.

است که نظم نوین و دنیای یک ابر قدرتی پس از جنگ سرد آفریده است. ناسیونالیسم و قوم پرستی که در اثر نظم نوین بجان دنیا افتاد و از آسیا تا اروپا و آفریقا میلیون ها نفر را قربانی کرد، در آفریقا به یک واقعیت زندگی مردم بدل شده است. فساد و ارتشاء، ایل

بی ثباتی، بی آلترناتیوی، گسترش اختلافات قومی قرار گرفته است. منابع طبیعی اش موجبی برای کشتار و ناآرامی است. رواندا یکی از فجیع ترین لحظات تاریخ بشری است که بیش از یک میلیون نفر در آن پاکسازی قومی شدند. 15 سال از این



خان های مذهبی و قومی خواب خوش را از مردم ربوده اند. معادن الماس، طلا یا نفت به برده گاه های قرن بیست و یک بدل شده اند.

تراژدی میگذرد. هنوز درد آن التیام نیافته است. این ناپسامانی به بخش گسترده ای از آفریقا گسترش یافته است. سودان، سومالی، جمهوری آفریقای مرکزی، لایبریا، ساحل عاج ... و اکنون کنیا و چاد نیز به این لیست اضافه شده اند.

در یک نگاه تغییر اوضاع ناممکن بنظر میرسد. راه حل آفریقا فقط در آفریقا نیست. باید اوضاع جهانی تغییر کند. باید بتوان نظم نوین جهانی را شکست داد، اسلام سیاسی را حاشیه ای کرد، پرچم سکولاریزم را به اهتزاز درآورد. اینها تلاش هایی برای بهبود اوضاع است. اما پاسخ واقعی و نهایی به اینهمه کشتار و تعصب و عقب ماندگی، به این ویرانی و ناپسامانی سوسیالیسم است. همان پاسخ قدیمی که پس از جنگ سرد مرگش را اعلام کردند. امروز در میان آتش جنگ قومی و مذهبی و بردگاه های معادن الماس سوسیالیسم بیش از همیشه مبرمیت اش بر بشریت عیان میشود.*

در اثر این اغتشاش خونین و جنگ خانمان برانداز، بیماری های اپیدمیک نیز جان میلیون ها نفر را در خطر جدی قرار داده است. بیماری ایدز بیشترین قربانیان خود را از این قاره میگیرد. بیماری مالاریا دگر بار بشکل اپیدمیک بجان مردم افتاده است. سوء تغذیه و فقر و نداری هر روز هزاران نفر را به کام خود میکشد.

سناریوی سیاه در آفریقا محصول نظم نوین جهانی است. محصول عدم ثباتی



یک ماهی است که کنیا به آتش کشیده شده است. پس از انتخابات و از صندوق درآمد رئیس جمهور پیشین، نیروهای اپوزیسیون دست به اعتراض زدند و اعلام کردند که تقلب شده است. بلافاصله اعتراض به تقلب در انتخابات به جنگ قومی بدل شد. دهات سوزانده شدند، خانه ها ویران گشتند، مزارع به آتش کشیده شدند، مردمی که از تفنگ و قمه جان سالم بدر برده بودند، گریان و هراسان آواره شدند. آمارها از بیش از 1000 نفر کشته خبر میدهند. جنگ هنوز آرام نشده است. هزاران نفر آواره شده اند، زندگیشان در آتش سوخته است، صدها کودک پدر و مادر خود را از دست داده اند. مذاکرات نتیجه اش هر چه باشد، یک حقیقت تلخ را درباره این خطه آشکار میکند: آفریقا پس از پایان جنگ سرد، روی آتش فشان

شکنجه رفقا پیران، کریمی زاده، حبیبی و گرایلو برای گرفتن مصاحبه تلویزیونی

طبق آخرین اخباری که به دست ما رسیده اند، رفقا بهروز کریمی زاده، سعید حبیبی، پیمان پیران و مهدی گرایلو زیر فشار شدید جسمی، شکنجه و فشار روحی در زندان اوین بسر میبرند. هدف نیروهای حکومت گرفتن مصاحبه های تلویزیونی از این رفقا میباشد. نیروهای امنیتی حکومت با این اقدام خود تنها برگ دیگری بر رسوایی روشهایشان در مبارزه با آزادی و برابری را ثبت کرده اند. نه خود آنها و نه هیچ کسی در ایران باوری به این شوهای تلویزیونی کثیفشان ندارد.

به نقل از سایت آزادی برابری، ۱۳ بهمن ۱۳۸۶

سرنگون باد جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!